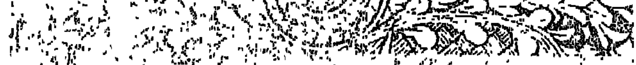
حسب الارشاد اخی المعظم جناب



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي يصرف الاحوال ويخفف الاثقال ويكشف العلل ويصلح العمل والصلوة على رسوله محمد الذي اسس قواعد الدين وابنية الاسلام وعلى آله واصحابه الذين بذلوا جهدهم في استنباط قوانين الحلال والحرام

پس از حمد و صلوة میگوید بندهٔ ضعیف گنهگار شرمسار امیدوار مغفرت پروردگار متعلم حقیر صفی بن نصیر اصلح الله تعالی حاله وخفف اثقاله هرگاه فرزند شیخ الاسلام ابو المکارم اسماعیل رزقه الله تعالی علما نافعا وفهما کاملا چون تصریف پنج گنج بعون الله تعالی وحسن توفیقه اتمام کرد خواستم که کتابی دیگر فارسی در علم صرف تعلیم کنم هیچ کتابی لائق

...م او نیافتم پس چند قوانین اعلال و ابدال و تخفیف همزه و ادغام برای تعلیم او

... دیشا ها و کردم و نام او دستور المبتدی نهادم و برای ترغیب لبابات

... شا در اغبان ... و جابها درین قوانین مندرج کردم و بیشتر قواعد منتشر قدر

... بسط در آوردم و در ایضاح بیان آن کوشش بلیغ نمودم تا مبتدیان ازو

... نفع گیرند و از وضوح بیان وی بهره مند شوند و از حق سبحانه و تعالی خواستم

... فرزندم عزیز الوجود و هر که این مختصر را بخواند فهم کامل و علم نافع یابد و از تاریکی

... جهل بیرون آمده در روشنی علم افتد والله ولی التوفیق بالاتمام بدان

... رزقک الله تعالی علماً نافعاً و فهماً کاملاً که جمله اسما و افعال نزدیک

... اهل تصریف بر چهار گونه است صحیح و ... باشد و ماقبل الف اما صحیح آن

... باشد که حرفی از حروف اصلی وی حرف علت و همزه و دو حرف صحیح از یک جنس نباشد

چون ضَرَبَ و بَعْثَرَ و رَجُلٌ و جَعْفَرٌ و سَفَرْجَلٌ و مهموز آن باشد که حرفی از

حروف اصلی وی همزه باشد و آن بر سه قسم است مهموز الفا چون اَمْرٌ و

... اَمَرَ و اَخَذَ و مهموز العین چون سَأَلَ و لَؤُمَ و سَئِمَ و رَأْسٌ و بُؤْسٌ

و ذِئْبٌ و مهموز اللام چون قَرَأَ و هَنَأَ و کَلَأَ و خَطَأٌ و معتل آن باشد

که حرفی از حروف اصلی وی حروف علت باشد و حروف علت سه اند واو و الف

و یا که تیج ــــــ ی و ای باشد واین حروف را حرف

حرف علت ازان گویند که اغلب بر زبان علیلان ... ایشان

و مده ازان گویند که بعد حرکت متولدست یعنی واو بعد ضمه متولدست

الف بعد فتحه متولدست و یا بعد کسره متولدست و هم ازین جهت واو اخت ضمه

است و یا اخت کسره و الف اخت فتحه است و لین ازان گویند که ضعیف

بمنزله تنفس باشند و لهذا حرکت ثقیل بر خود و حرکت قوی بر ماقبل خود تحمل

نتوانند کرد و از حالی بحالی بسیار گردند گاهی حذف شوند و گاهی بدل شوند

و گاهی ساکن ... شوند و ... و ثقیل ترین انها واو

پس یا پس الف والف خلی ست منتصب که همیشه ساکن باشد

زبان چون ما و لا و در هیچ اسم متمکن و فعل متصرف الف اصلی واقع نشود

مگر آنکه زائده باشد چون ضارب یضارب یا بدل از واو یا بدل از یا باشد

چون قَالَ وبَاعَ وبَابٌ ونَابٌ ویا بدل از حروف مگر باشد چون
دِیْنَارٌ هَا ودر اسمای غیر متمکن چون هٰؤُلَاءِ ودر حروف معنوی اصلی باشد
غیر مبدل از چیزی چون مَا ولَا وهرچه متحرک باشد بصورت الف ویا ساکن
باشد باضبط همزه بود چون آمر وسَأَلَ وقَرَأَ وقَرْءٌ وبِرَأْسٍ وبُؤْسٌ وهمزه را
الف میگویند بر طریق مجاز چون الف وصل والف قطع والف استفهام وهمزه را
در خط یک صورت نیست در اول کلمه بصورت الف مینویسند چون أَبٌ وأُمٌّ
وإِبِلٌ ودر وسط کلمه اگر همزه ساکن باشد بروفق حرکت ماقبل او مینویسند
چون بُؤْسٌ وبِرَأْسٍ وذِئْبٌ واگر متحرک باشد بروفق حرکت نفس او مینویسند
چون سَأَلَ وسَئِمَ وبَرُؤَفَ واگر در آخر کلمه باشد وماقبل او متحرک بود بروفق
حرکت ماقبل او مینویسند چون قَرَأَ وظَرُؤَ وفَتِیءَ واگر ماقبل او ساکن باشد
اورا در خط صورتی نیست چون جُزْءٌ وخَبْءٌ ودِفْءٌ مگر آنکه در آخر او چیزی
متصل شود آنگاه بروفق حرکت نفس او مینویسند چون هٰذَا جُزْؤُكَ

وَرَأَیْتُ جُزْأَکَ وَنَظَرْتُ اِلَی جُزْءِکَ بدانکه هر جاکه همزه را بصورت

یا نویسند نقطه کردن دران یا محض خطاست چون قَائِل و بائِع

و مانند آن واین نزدیک ابو علی فارسی ست واتفاق اکثر اهل تصریف

همبرین ست زیراکه این همزه است بصورت یا وهمچنین هر الفیکه بصورت

یا مینویسند آنرا نیز نقطه کردن خطاست چون رَمٰی و سَرٰی زیراکه

این الف ست مرقوم بصورت یا معتل بر دوگونه است معتل بیک حرف

ومعتل بدو حرف اما معتل بیک حرف بر سه گونه است معتل فا چون وَعَدَ

و یَسَرَ و وَعْدٌ و یُسْرٌ واین را مثال نیز گویند ومعتل عین چون قَالَ

و بَاعَ و قَوْلٌ و بَیْعٌ واین را اجوف نیز گویند ومعتل لام چون غَزَا

و رَمٰی و غَزْوٌ و رَمْیٌ واین را ناقص نیز گویند ومعتل بدو حرف

بر دوگونه است معتل فا ولام چون وَقٰی و وَشٰی و وَقْیٌ و وَشْیٌ

واین را لفیف مفروق نیز گویند ومعتل عین ولام چون طَوٰی

وحَیِیَ و طَیٌّ و حَیٌّ ومعتل فا وعین چون وَیْلٌ و یَوْمٌ واین نوع

در فعل کمتر آمده است این هر دو نوع را لفیف مقرون گویند و معتل سه حرفی

بغایت کمترست جز لفظ واو و یای و ووّیت و یییت یافته نشده است

و مضاعف آن باشد که از حروف اصلی او دو حرف صحیح از یک جنس باشد در

ثلاثی بجای عین و لام چون مدّ و فرّ و سبب و عدّ و در رباعی بجای فا و لام

اول و عین و لام ثانی چون زلزل و زحزح و ذبذاب و مضمض پس مجموع

اصول اجناس اسما و افعال ده نوع مذکورست یعنی صحیح و مهموز فا و مهموز عین و مهموز

لام و مثال و اجوف و ناقص و لفیف مفروق و لفیف مقرون و مضاعف و ده

نوع دیگر از اجناس مرکب ست مضاعف و مهموز فا چون امّ و امّ و مضاعف

و مثال چون ودّ و ودّ و مهموز فا و اجوف چون اس و اوس و مهموز فا و ناقص

چون اتی و اتی و مهموز فا و لفیف مقرون چون اوی و اوی و مهموز عین و

مثال چون واد و واد و مهموز عین و ناقص چون رای و رای و

مهموز عین و لفیف مفروق چون وای و وای و مهموز لام و مثال

چون وَدَّ وَ وُدٌّ و مهموز لام واجوف چون نَاءَ و نَوءٌ چون شناختی

اجناس اسما وافعال را پس بدان که صرف صحیح بر اصل خودست یعنی بر حال

خودست تعلیل وتغییر نمی پذیرد وصرف مهموز فا ومثال بروفق صرف صحیح ست مگر در چند

محل که یاد خواهم کرد انشاء الله تعالی وصرف اجوف از تفعیل ومفاعله وتفعّل وتفاعل

نیز حکم صرف صحیح دارد چون جَوَّزَ یُجَوِّزُ تَجْوِیْزًا فَهُوَ مُجَوِّزٌ ومَیَّزَ یُمَیِّزُ

تَمْیِیْزًا فَهُوَ مُمَیِّزٌ وعَاوَنَ یُعَاوِنُ مُعَاوَنَةً فَهُوَ مُعَاوِنٌ

وعَایَنَ یُعَایِنُ مُعَایَنَةً فَهُوَ مُعَایِنٌ وتَجَوَّزَ یَتَجَوَّزُ تَجَوُّزًا

فَهُوَ مُتَجَوِّزٌ وتَغَیَّرَ یَتَغَیَّرُ تَغَیُّرًا فَهُوَ مُتَغَیِّرٌ وتَنَاوَلَ

یَتَنَاوَلُ تَنَاوُلًا فَهُوَ مُتَنَاوِلٌ وتَغَایَرَ یَتَغَایَرُ تَغَایُرًا فَهُوَ مُتَغَایِرٌ

جز این چهار باب که مذکورست از اجوف وهمه ابواب ناقص جای اعلال وتغییرست

وهر چه از ان بوزن صحیح آید بر اصل خود باشد چنانچه یَدْعُوْنَ ویَرْمِیْنَ بروزن

یَفْعُلْنَ وَیَفْعِلْنَ چنانچه دَعَوْنَ وَرَمَیْنَ بر وزن فَعَلْنَ آمده است اصل

باشد و آنچه بر وزن صحیح نیست برای وی اصلی بر وزن صحیح پیدا آرند و اعلال و تغییر آنرا

مبنی بر قوانین تصریف دانند چون یَعِدُ بر وزن یَفْعِلُ نیست در اصل یَوْعِدُ

بر وزن یفعل است ۱۲

بر وزن یَفْعِلُ گویند و قَالَ بر وزن فَعَلَ نیست در اصل قَوَلَ بر وزن فَعَلَ پیدا

بر وزن فعال ۱۲

آرند و همچنین سائر صور اعلال و ادغام و تخفیف همزه چون ذَبَّ که در اصل ذَبَبَ بود

و فَرَّ که در اصل فَرَرَ بود و یَأْمُرُ در اصل یَأْمُرُ بود و اعلال تخفیف کردن حرف

علت بود با بدال یا باسکان یا بحذف و ابدال برداشتن حرفی بود و بجای حرفی

دیگر چون قَالَ که در اصل قَوَلَ بود و اسکان افگندن حرکت بود چون

یَدْعُو که در اصل یَدْعُوُ بود و حذف افگندن حرفی بود چون یَجِبُ که در اصل

یَوْجِبُ بود و ادغام در لغت آوردن لگام در دهن اسب بوده و در اصطلاح

یعنی الفاظ موضوعه ۱۲ — قرار داده ۱۲

صرفیان در آوردن حرفی بود در حرف مانند آن چنانکه از دو حرف یک حرف

مشدد کرده شود چون مَدَّ که در اصل مَدَدَ بود حرف اول را مدغم خوانند و حرف

دوم را مدغم فیه و ابدال بر سه گونه است بدل از حروف اصلی چون قَالَ و بَاعَ و بدل

از حروف زائده چون ضُوْرِبَ و بُوْیِعَ که واو ایشان بدل است از الف ضَارَبَ

وَيَابِيعُ وآن زائده است وبدل از بدل چون يَدُلُّ عَي وَيَرْضَيُ كه الف ايشان بدل

است از واو ويا بدل ست از واو و اسكان بر دو گونه است اسكان بغير نقل حركت چون

يَدْعُو وَيَرْمِي و اسكان بنقل حركت و اين نيز بر دو نوعست نقل بسوى ساكن چون

يَقُولُ وَيَبِيعُ ونقل بسوى متحرك بعد ازاله حركت ما قبل چون قِيلَ وبِيعَ وحذف

بر دو گونه است حذف يك حرف اصلى و اين مشترك ست ميان اسم وفعل چون آبٌ

وَاخٌ وَيَعِدُ وَيَضَعُ وحذف دو حرف اصلى مختص بفعل ست چون قِ وخ

ادغام بر دو گونه است ادغام دو حرف متجانس چون مَدَّ وادغام دو حرف

متقارب در مخرج چون عَبَدْتُّ وكَبِثْتُ وهر يكى ازين بر سه گونه است واجب

چون مَدَّ وجائز چون لَمْ يَمُدَّ وممتنع چون مَدَدْنَ وهر يكى ازين

در فصل مضاعف ادغام ياد كرده آيد و تخفيف همزه گاهى بابدال باشد چون

آمَنَ يُؤْمِنُ اِيمَانًا وگاهى بحذف چون كُلْ خُذْ وگاهى تسهيل يعنى بين بين

ساختن وبين بين آن باشد كه همزه را ميان مخرج او و مخرج حرفيكه حركت همزه

مناسب آن حرف ست تلفظ کنند چون سَأَلَ و هر یکی ازین در فصل قوانین
تخفیف همزه یاد کرده آید و تخفیف او باسکان نیامده است و همچنین تخفیف او
بحذف در ابتدای کلمه نیز نیامده است و ناسٌ که در اصل أُنَاسٌ بود بضم همزه شاذ ست
یعنی برخلاف قیاس چون شناختی انواع اعلال و ادغام و تخفیف همزه پس بدانکه
هر یکی ازین مبنی بر قوانین تصریف بود و آن قوانین که در کلام عرب حاجت بدان
ضرورست و مبتدی آنرا ضبط تواند کرد درین مختصر یاد کنیم بتوفیق الله تعالی

فصل اول در بیان قوانین تخفیف همزه

هر همزهٔ منفرده که ساکن باشد و ما قبل او مفتوح روا باشد که او را بالف
بدل کنند چون رَاسٌ و یَاخُذُ که در اصل رَأْسٌ و یَأْخُذُ بوده است همچنین همزهٔ
منفرده که ساکن باشد و ما قبل او مضموم روا باشد که او را بدل کنند بواو چون
بُوسٌ و یُوخَذُ که در اصل بُؤْسٌ و یُؤْخَذُ بوده است همچنین هر همزهٔ منفرده که
ساکن باشد و ما قبل او مکسور روا باشد که او را بیا بدل کنند چون بِیْرٌ و شِیْتُ
که در اصل بِئْرٌ و شِئْتُ بوده است و حکم بِئْسَ و جِئْتُ همچنین ست دیگر هر همزهٔ
منفرده که مفتوح ست و ما قبل او مضموم روا باشد که همزه را بواو بدل کنند چون

یُواخِذُ که در اصل یُؤَاخِذُ بوده است همچنین هر همزهٔ منفرده که مفتوح باشد
و ما قبل او واو مدهٔ زائده بود روا باشد که او را بواو بدل کنند و واو را در واو
ادغام کنند چون مَقْرُوَّة که در اصل مَقْرُوءَة بوده است همزه را بواو بدل
کردند و واو را در واو ادغام کردند مَقْرُوَّة شد و دیگر هر همزهٔ منفرده که مفتوح
باشد و ما قبل او مکسور روا بود که او را بیا بدل کنند چون مِیَرٌ که در اصل مِئَرٌ بوده
همچنین هر همزهٔ منفرده که مفتوح باشد و ما قبل او یای مدهٔ زائده باشد روا بود که
او را بیا بدل کنند و یا را در یا ادغام کنند چون خَطِیَّة که در اصل خَطِیئَة
بوده همزه را بیا بدل کردند و یا را در یا ادغام کردند خَطِیَّة شد و لزوم
این ابدال بر قول مشهور در نَبِیّ و بَرِیَّة که در اصل نَبِیءٌ و بَرِیئَةٌ بوده
شاذ ست و دیگر هر جا که دو همزه در یک کلمه بهم آیند و همزهٔ اول متحرک و دوم
ساکن باشد واجب ست که همزهٔ دوم را بدل کنند بحرف علت که مناسب حرکت
همزهٔ اول باشد چون آمَنَ و اُومِنَ و اِیمَانًا که در اصل أَأْمَنَ
و أُؤْمِنَ و إِئْمَانًا بوده و حکم آدَم چون حکم آمَنَ ست سوال در آدَمُ

واحد متکلم که در اصل أأمن بوده است قانون امن موجودست چرا همزه
دوم را بالف بدل نکردند ونیز در أؤم که در اصل أءمم بوده قانون أؤمن
موجودست چرا همزه دوم را بواو بدل نکردند جواب در أؤمن قانون مذکور
ابدال تقاضا میکند وموافقت معنی باعلال وهرجا که اعلال وابدال عارض شوند
اعلال را ترجیح دهند بر ابدال زانکه تخفیف در اعلال بیشتر از ابدال ست ودر أؤمم
ادغام وابدال همزه معارض شدند وهرجا که ادغام وابدال معارض شوند ادغام را
ترجیح دهند بر ابدال از انکه تخفیف در ادغام بیشترست از ابدال سوال در أؤمن
اجتماع همزتین بذات خود ابدال را تقاضا میکند واعلال از جهت موافقت ماضی
نه از جهت ثقل ضمه بر واو زیرا که ضمه وکسره بر واو ویا بعد سکون ثقیل نیست
چون دَلْوٌ وظَبْيٌ پس دلیل ابدال قوی باشد ودلیل اعلال ضعیف پس
بایستی که اینجا ابدال را ترجیح دهند بر اعلال جواب اگرچه اجتماع همزتین بذات خود
ابدال را تقاضا میکند لیکن مقصود اصلی از اعلال وابدال تخفیف ست وتخفیف
در اعلال بیشترست از ابدال پس اعلال را ترجیح دهند بر ابدال ودر کُلْ وخُذْ
ومُرْ که در اصل أُؤْكُلْ وأُؤْخُذْ وأُؤْمُرْ بوده همزه ثانی را حذف کردند

دو حرف متجانس غیر مدغم اقصر می باشد ۱۲ ع واو مضموم ماقبل او ساکن ضمه واو نقل کرده بما قبل آوردند ۱۲

از جهت تخفیف بر خلاف قیاس لکثرة الاستعمال همزهٔ وصل را نیز حذف کردند

از جهت استغنا یعنی از آنکه احتیاجی بدو نماند لیکن حذف در کُلْ و خُذْ واجبست

و در مُرْ جائزست از جهت آن که استعمال کُلْ و خُذْ بیشترست از استعمال

مُرْ لیکن مُرْ در ابتدای کلام افصح ست از اُؤْمُرْ قَالَ النَّبِیُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

وَآلِهٖ وَسَلَّمَ مُرُوا صِبْيَانَكُمْ بِالصَّلٰوةِ اِذَا بَلَغُوا سَبْعًا وَاضْرِبُوهُمْ

اِذَا بَلَغُوا عَشْرًا و در حال وصل اُؤْمُرْ افصح ست از مُرْ قَالَ اللهُ تَعَالٰى

وَأْمُرْ اَهْلَكَ بِالصَّلٰوةِ دیگر هر جا که دو همزه در یک کلمه بهم آیند اگر یکی از

ایشان مکسور باشد دوم را بیا بدل کنند چنانچه اَیِمَّة که در اصل اَءْمِمَة

بوده است دیگر هر جا که دو همزه در اول کلمه بهم آیند و همزهٔ دوم مفتوح باشد

وماقبل او نیز مفتوح باشد یا مضموم واجبست که همزهٔ دوم را بواو بدل کنند

چون اَوَادِمُ و اُوَیْدِمُ که در اصل ااَادِمُ و اُءَیْدِمُ بوده است و همچنین

اُوَیْمِلُ که در اصل اُءَیْمِلُ بوده است سوال در اُکْرِمُ که در اصل اُءَکْرِمُ بود

همزهٔ دوم را چرا حذف کردند و بواو بدل نکردند با آنکه قانون ابدال موجودست

جواب اول حذف همزهٔ دوم از جهت تخفیف اینجا واجبست برخلاف قیاس لکثرة الاستعمال جواب دوم ابدال همزهٔ دوم بواو در جائیست که همزهٔ دوم اصلی باشد نه زائد و اینجا هر دو همزهٔ زائده اند فاما در یُکْرِمُ و نُکْرِمُ و تُکْرِمُ که در اصل یُؤَکْرِمُ و تُؤَکْرِمُ و نُؤَکْرِمُ بوده است همزه را حذف کردند از جهت موافقت اُکْرِمُ اگرچه اجتماع همزتین نیست چنانچه واو در یَعِدُ و اَعِدُ و نَعِدُ برای موافقت یَعِدُ حذف کردند سوال در اُؤْمِنُ همزهٔ دوم اصلیست پس بایستی که بواو بدل کردندی جواب در اُؤْمِنُ همزهٔ دوم اصلیست لیکن مفتوح نیست دیگر هر جا که همزه بعد الف زائده افتد روا باشد که او را بین بین کنند و بین بین آن باشد که همزه را میان مخرج او و میان مخرج حرفیکه حرکت همزه مناسب آن حرفست تلفظ کنند یعنی اگر همزه مضموم باشد میان مخرج او و مخرج واو گویند و اگر مفتوح باشد میان مخرج او و مخرج الف گویند و اگر مکسور باشد میان مخرج او و مخرج یا گویند چون تَسَاءَلَ یَتَسَاءَلُ تَسَاؤُلاً فَهُوَ مُتَسَائِلٌ دیگر هر همزهٔ منفرده که متحرک باشد و ماقبل وی نیز متحرک باشد روا بود که وی را بین بین کنند چون سَأَلَ و لَؤُمَ و سُئِلَ دیگر آنکه همزه مفتوح باشد و ماقبل و مضموم

یا مکسور بود آنگاه بدل کنند او را بحرف علت که موافق حرکت ما قبل او باشد
چنانچه گذشت در یُؤَاخِذُ و مِئَرٌ و دیگر هر همزه که متحرک باشد و ما قبل او
ساکن جائز مطردست که حرکت همزه نقل کرده بما قبل دهند و همزه را حذف
کنند چون یَسَلُ و قَدَ فْلَحَ که در اصل یَسْأَلُ و قَدْ اَفْلَحَ بود مگر آنکه ما قبل همزه
حرف مده و یا یای تصغیر باشد آنگاه ابدال و ادغام جائزست چون خَطِیَّةٌ
و مَقْرُوَّةٌ و اُفَیِّسٌ که در اصل خَطِیْئَةٌ و مَقْرُوْءَةٌ و اُفَیْئِسٌ بوده است
و لزوم این اعلال در باب یَرٰی که در اصل یَرْاٰیُ بود شاذست و همچنین
در مَلَکٌ که در اصل مَلْأَکٌ بود همزه را حذف کردند از جهت کثرت استعمال

فصل دوم در بیان قوانین اعلال مثال

یکی آنکه هر واوی که در فعل مستقبل میان یای مفتوح و کسره لازم باشد

واجب ست که آن واو را حذف کنند چون یَعِدُ و یَجِبُ که در اصل
یَوْعِدُ و یَوْجِبُ بوده است امّا در تَعِدُ و اَعِدُ و نَعِدُ که در اصل
تَوْعِدُ و اَوْعِدُ و نَوْعِدُ بود واو را حذف کردند از جهت موافقت یَعِدُ
اگرچه واو میان یا و کسره نیست سوال در یُوْعَدُ مجهول چرا واو را حذف نکردند
از جهت موافقت یَعِدُ جواب زیرا که مجهول مغایر معروف است و موافقت میان
متغایرین لازم نیست و در مَالِكِ یَوْمِ الدِّیْنِ واو نیفتاد زیرا که یا در الدِّیْنِ
اصل نیست یا آنکه این کسره عارضی ست اصلی نیست و در یُوْعِدُ که مضارع معروف
لحصولها بالاضافة ۱۲
اَوْعَدَ است واو نیفتاد زیرا که یا مفتوح نیست یا آنکه واو از روی تحقیق میان یا
و کسره نیست بلکه میان همزه و کسره است زیرا که در اصل یُؤَوْعِدُ بود همزه را
حذف کردند از جهت موافقت اُوْعِدُ یُوْعِدُ شد و در یَوْجَلُ واو
نیفتاد زیرا که میان یا و کسره نیست سوال در یَدَعُ و یَهَبُ واو چرا افتاد
با آنکه میان یا و کسره نیست جواب از آنکه در آنها کسرهٔ تقدیری ست
زیرا چه در اصل یَوْدِعُ و یَوْهِبُ بوده است بکسر عین فعل بعده کسره را بعد
حذف واو بفتحه بدل کردند از جهت حرف حلق بسبب آنکه خاصیت باب

ف کوفیین و بصریین را اختلاف ست در ضابطهٔ حذف مذکوره کوفیین میگویند که واو حذف جائی شود که فعل متعدی باشد

همنع یمنع آن ست که بجای عین فعل یا لام فعل او همیشه حرف حلق باشد چون

ذهب یذهب عین فعل و در یدع لام فعل حرف حلق بود و از جهت مجانست فتحه دادند

و در باب منع یمنع بردند سوال در یکا حرف حلق نه در عین فعل ست

در لام فعل پس فتحه چرا دادند جواب زیرا چه در معنی یدع است و در یدع

از انجه معنی هر دو ترک ست ۱۲

فتحه دادند جهت حرف حلق پس در یکا هم فتحه دادند تا در لفظ و معنی موافقت

باشد سوال در یعد حرف حلق بجای عین فعل ست چرا فتح ندادند و در باب

منع یمنع بردند جواب اول تا دلیل بود بر اخوات خود جواب دوم

این حکم سماعی ست قیاسی نیست وگرنه در عین فعل یدخل و لام فعل یصل

نیز حرف حلق ست بایستی که فتحه میدادند و در باب منع یمنع می بردند سوال

در کتب لغت یطا را از باب سمع یسمع آورده اند و همچنین یسع پس در

ایشان نه کسره تحقیقی ست و نه تقدیری واو را در ایشان چرا حذف کردند

جواب ازانکه معتل فای واوی از باب سمع یسمع بیشتر لازم می آید و

یطا و یسع متعدی آمده است پس چون ایشان در معنی مخالف نظائر خود شدند

وطو سپردن کرید با و جماع کردن ۱۲

در لفظ نیز مخالفت کرده شد بحذف واو تا مخالفت لفظی دلالت کند بر مخالفت معنوی

گذا فی تاج المصادر و دیگر هر مصدر یکه از مثال واوی مکسور فاء کلمه باشد و در

مضارع او واو حذف شده باشد واجبست که آن واو را ازان مصدر از جهت

کثرت استعمال و موافقت فعل حذف کنند و عوض آن واو تا در آخر

کلمه در آورند چون عِدَةٌ و زِنَةٌ که در اصل وِعْدٌ و وِزْنٌ بود

سوال چون واو را حذف کردند عین کلمه را کسره از کجا شد جواب

چون واو را حذف کردند عین کلمه را کسرهٔ واو محذوف دادند تا ابتدا بحرف ساکن

لازم نیاید سوال واو را با کسره چرا حذف نکردند بعده عین کلمه را کسره میدادند

تقریر این سوال و جواب مذکور کرده است فاضل جاربردی شارح شافیه ۱۲

ابتدا بساکن لازم نیامدی جواب اگر واو را با کسره حذف میکردند زیادت

فرع بر اصل لازم آمدی زیرا که فعل در اعلال اصل است و مصدر در تعلیل فرع

و در فعل از یک تغییر بیشتر نشده است و آن حذف نفس واو است پس اگر

در مصدر واو با کسره حذف شود دو تغییر لازم آید حذف واو و حذف حرکت

و احداث حرکت دیگر پس زیادت فرع بر اصل باشد و آن روا نیست پس

بضرورت اول حرکت واو نقل کردند بعین کلمه دادند بعده واو را حذف کردند

۱۲ در شرح الشرح و شارح اصول گوید که بعد حذف واو عین را کسره دادند از جهت مطابقت فعل مضارع با وجود ثقیل بودن کسره

تا مزیت فرع بر اصل لازم نیاید سوال مزیت فرع بر اصل هنوز باقیست
زیرا که در اصل از یک تغییر بیشتر نشده است و آن حذف واوست و در فرع
دو تغییر است حذف واو و نقل حرکت جواب این مقدار مزیت فرع بر
اصل متحمل ضرورت است زیرا که اگر حرکت نقل نمیکردند ابتدا بسکون لازم
می آمد و اگر واو را با حرکت حذف میکردند و احداث حرکت دیگر میکردند سه
تغییر لازم آمدی و در نقل حرکت واو محذوف از دو تغییر بیش نیست حذف واو
و نقل حرکت با آنکه نقل حرکت اسهل است از حذف حرکت پس صیرورت بسوی
تغییر اندک اولی باشد سوال واو در سعة در اول کلمه حذف شده است عوض او
تا در آخر کلمه چرا آوردند جواب اگر تا در اول کلمه می آوردند التباس مصدر را
بفعل مضارع آمدی از روی صورت و در وعد و وزن دا و نیفتاد زیرا که
کسره نیست سوال سعة در اصل وسعة بود بفتح واو و واو را چرا حذف کردند
با آنکه کسره نیست جواب لا نسلم که در اصل بفتح واو بود بلکه در اصل بکسره
واو و سین سعة مکسور بود لیکن بعد حذف واو سین را فتحه دادند از جهت

مجاورت حرف حلق کذا ذکرہ صاحب العلل الخلیلی فی شرحہ ودر

وِصَالٌ ووِفَاقٌ واو نیفتاد زیرا کہ در مضارع ایشان یعنی در یُوَاصِلُ و یُوَافِقُ

واو نیفتادہ است سوال در وُجْهَةٌ قانون مذکور موجود ست واو چرا نیفتاد

جواب اول آنکہ دلالت کند بر اصل اخوات خود و این قول ابو عثمان مازنی است

جواب دوم وجهة اسم توجُّه است مصدر نیست و این قول ابو علی فارسی ست

واین جواب صواب نیست زیرا کہ اگر تصحیح او از جهت دلالت اخوات بودی فعل

ورا نیز تصحیح میداشتند چنانچہ استحوذ یستحوذ استحواذا و استصوب

یستصوب استصوابا پس تعلیل فعل دلالت میکند کہ او اسم توجّه

است مصدر نیست سوال در وِقَایَةٌ قانون مذکور موجود ست واو چرا

نیفتاد جواب زیرا کہ کسرہ واو بعد حذف واو عین کلمہ افتادن ممکن نیست زیرا کہ

اگر کسرہ بعد حذف واو بقاف میدہند الف برحال خود نماند یا گردد چنانچہ در صحایف

۲۱

بر بودہ در کسی ہر تہیہ ابن در اعتقاد من باو نرسیدہ ۱۲ مولوی انور علی رحمہ اللہ تعالی علیہ ۵۳ چون محراب و مفتاح بروزن مفاعیل جمع کردند

و مفاتیح و چون الف یا گردد توالی کسرات لازم آید و آن موجب ثقل ست و
اعلال برای تخفیف ست و اگر واو را با کسره حذف کنند در فرع دو تغییر لازم آید
و آن درست نیست زیرا که در اصل واو یک تغییر بیش نشده است پس زیادت
فرع بر اصل باشد و آن روا نیست و در شرح تصریف پنج گنج گفته است که تصحیح
وِقایةٌ شاذ ست و در عِدْ و زِنْ که در اصل اِوْعِدْ اِوْزِنْ بوده است
واو از جهت موافقت مضارع حذف شده است و همزه از جهت استغنا یعنی
از جهت آنکه احتیاج بدو نماند و این اصل باعتبار وضع ست اما باعتبار آنکه
بنای امر بعد تعلیل مضارع ست در اصل عِدْ و زِنْ ماخوذ از تَعِدُ و تَزِنُ بود
بضم الدال والنون بعده علامت استقبال را حذف کردند و دال و نون را
ساکن کردند از جهت بنای امر عِدْ زِنْ شد و همچنین در قِ و دِ و خِ که در اصل
اِوْقِ اِوْدِ اِوْخِ بود واو افتاد از جهت موافقت مضارع و همزه از جهت استغنا
و یا از جهت امر دیگر هر واوی که در فا کلمه یا در عین کلمه مضموم باشد جایز مطرد ست
که وی را بهمزه بدل کنند چون اُجُوهٌ و اُقِّتَتْ و اَدْؤُرٌ و اَعْؤُرٌ که در اصل
وُجُوهٌ و وُقِّتَتْ و اَدْوُرٌ و اَعْوُرٌ بود و همچنین اگر مکسور باشد نزدیک بعضی روا ست

۱۲ این ابدال سماعی ست و اما مکسوره متوسط پس زینهار قلبش بهمزه روا نیست نزد کسی ۱۲ مولوی انور علی رحمه الله تعالی

که آن واو همزه گردد چون اِشَاحٌ و اِسَادَةٌ که در اصل وِشَاحٌ و وِسَادَةٌ بود
ازین جهت که سعید بن جبیر در وِعَاءِ اِعَاءِ میخواند اما این ابدال در واو مفتوح
برخلاف قیاس بر سبیل قلت آمده است چون اَحَدٌ و اَنَاةٌ و اَسْمَاءُ که در اصل
وَحَدٌ و وَنَاةٌ و وَسْمَاءُ بوده و اَسْمَاءُ اینجا نام زنی ست نه جمع اسم ست وزن او
فَعْلَاءُ ست نه اَفْعَال مشتق از وَسَامت ست نه از سمو است دیگر هر جا که دو
واو در اول کلمه بهم آیند و هر دو متحرک باشند واجب مطرد ست که نخستین را بهمزه
بدل کنند چون اَوَاعِدُ و اُوَيْعِدُ و اَوَاصِلُ و اُوَيْصِلُ که در اصل
وَوَاعِدُ و وُوَيْعِدُ و وَوَاصِلُ و وُوَيْصِلُ بود و اگر واو دوم ساکن
باشد جائز ست که نخستین را بهمزه بدل کنند چون اُورِيَ که در اصل وُورِيَ
بوده است و بعضی در وُورِيَ بدل نمیکنند زیرا چه واو دوم بدل ست از الف
وَارَى اگر واو اول را بدل کنند توالی اعلالین لازم آید و آن روا نیست که کلمه
بدان مختل گردد سوال در اُوْلَى که در اصل وُوْلَى بود ابدال واو واجب شد با آنکه

واو دوم ساکن ست جواب بدانکه محمول ست بر أُوَلُ جمع أُولى که در اصل فُوعَلُ

بود و ابدال در أُوَلُ واجب ست از جهت آنکه هر دو واو متحرک اند و دیگر هر واوی که

ساکن باشد و ماقبل او مکسور واجب مطرد ست که بیا ابدال کنند اگرچه سکون

وکسره عارضی باشد چون اِیقَادٌ و اِسْتِیقَادٌ و مِیزَانٌ و مِیقَاتٌ

که در اصل اِوْقَادٌ و اِسْتِوْقَادٌ و مِوْزَانٌ و مِوْقَاتٌ بود سوال عِدْ

که در اصل اِوْعِدْ بود و قانون مذکور موجود ست چرا واو را بیا ابدال نکردند جواب

اول قانون مذکور ابدال را تقاضا میکند و موافقت مضارع حذف را و هر جا

حذف و ابدال معارض شوند آنجا حذف را ترجیح دهند بر ابدال از آنکه تخفیف

در حذف بیشتر ست از ابدال جواب دوم قانون مذکور ابدال را تقاضا میکند

و موافقت مضارع حذف را ولیکن موافقت مضارع امری ثابت ست و

کسرهٔ ماقبل در معرض زوال ست بسبب احتمال سقوط همزهٔ وصل پس معارض نگردد

مر موافقت مضارع را و این تعلیل در اجوف و ناقص هم می آید چنانچه در قِیلَ که در اصل

قُوِلَ بود حرکت واو را بماقبل نقل کردند بعد ازاله حرکت ماقبل بعده واو ساکن شد

ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند قِیلَ شد و تَدْعِیْنَ که در اصل تَدْعُوِیْنَ بود

حرکت واو را بما قبل نقل کردند بعد از اله حرکت ماقبل بعده واو ساکن
ماقبل او مکسور واو را بیا بدل کردند اجتماع ساکنین شد میان هر دو یا یک یا را
حذف کردند تَعِین شد دیگر هر یائیکه ساکن باشد و ماقبل او مضموم آن یا واو
گردد چون یُوقِنُ و مُوقِنٌ که در اصل یُیْقِنُ و مُیْقِنٌ بوده است این تعلیل در
اجوف هم می آید چنانکه در فُعْلَى اسم بضم فا و سکون عین چون عین کلمه یا بود واو
شود چون طُوبَى و کُوسَى که در اصل طُیْبَى و کُیْسَى بود بخلاف فُعْلَى صفت که
یای او را سلامت بدارند و ضمه ماقبل یا را بکسره بدل کنند تا یا سلامت ماند چون
مِشْیَةٌ حِیکَى و قِسْمَةٌ ضِیزَى که در اصل حُیکَى و ضُیزَى بود و همچنین در فُعْلٌ
بضم فا و سکون عین که جمع أَفْعَلُ است یای او را سلامت بدارند و ضمه ماقبل را
بکسره بدل کنند تا یا سلامت ماند چون بِیضٌ و عِیْنٌ جمع أَبْیَضُ أَعْیَنُ که
در اصل بُیْضٌ و عُیْنٌ بود دیگر هر واو و یا که در باب افتعال بجای فا کلمه باشد جایز
مطرد است که آن واو و یا را بتا بدل کنند و تا را در تا ادغام کنند و این مشهور است

وافصح چون اِتَّقَدَ یَتَّقِدُ اِتِّقَادًا فَهُوَ مُتَّقِدٌ واِتَّسَرَ یَتَّسِرُ اِتِّسَارًا
فَهُوَ مُتَّسِرٌ که در اصل اِوْتَقَدَ یَوْتَقِدُ اِوْتِقَادًا فَهُوَ مُوْتَقِدٌ و
اِیْتَسَرَ یَیْتَسِرُ اِیْتِسَارًا فَهُوَ مُیْتَسِرٌ بود سوال در اِوْتَقَدَ قانون مذکور
ابدال واو بتا تقاضا میکند وسکون واو وکسرهٔ ماقبل بدال او بیا واصل در
دلائل اعمال ست نه اهمال پس بایستی که اول واو را بیا بدل میکردند بعده یا را
بتا تا ترک عمل باحد الدلیلین لازم نیاید چنانچه در یُدْعَی که در اصل یُدْعَوُ بود
واو را بیا بدل کردند بعده یا را بالف تا ترک عمل باحد الدلیلین لازم نیاید جواب
اول هر دو دلیل آنجا عمل میکنند که هر دو متساوی باشند واینجا هر دو متساوی
نیستند بلکه یک قوی ودیگر ضعیف ازانکه میان واو وتا قرب مخرج ست این قرب
ابدال او بتا تقاضا میکند وکسرهٔ ماقبل بدال واو بیا لیکن کسرهٔ ماقبل در معرض
زوال ست بسبب احتمال سقوط همزهٔ وصل چنانچه گوئی وَاتَّقَدَ فَاتَّقَدَ وَاتَّسَرَ
فَاتَّسَرَ پس معارض نگردد مر قرب تای افتعال را جواب دوم واو را که بتا بدل میکنند
از جهت آنکه میان واو وتا قرب مخرج ست ویا را که بتا بدل میکنند از جهت آنکه
مشابهت یا و واو دارد پس اصل درین باب بدال او ست بتا وابدال یا فرع ست

وبا واو آنکه عمل یا حمل ممکن باشد بصیرورت بسوی فرع روا نباشد جواب سوم
مقصود از ابدال واو بتا در اِتَّقَلَ ادغام ست زیرا که اگر واو را بیا بدل کنند
بعده یا را بتا بدل کنند و تا در تا ادغام کنند کثرت تغییر لازم آید خلاف مقصود
و آن و سرست نیست بخلاف یُدْعیٰ که در وی مقصود از ابدال واو بیا ابدال یا
بالف ست برای تخفیف پس کثرت تغییر اینجا متحمل باشد جواب چهارم
در اعمال و سلیین اینجا هیچ فائده نیست پس بضرورت قصر مسافت کردند که واو را
ابتداءً بتا بدل کردند و در یُدْعیٰ فائده آن در خط ظاهر میشود زیرا که این الف
از انجهت که بدل از یاست بصورت یا نبشته آید جواب پنجم اگر در اِتَّقَلَ واو را
و با بدل کنند توالی کسرات لازم آید و این روا نیست پس واو را ابتداءً بتا بدل
کردند سوال در مِیْزَان و مِیْقَات نیز توالی کسرات لازم می آید پس بایستی که واو را
بیا بدل نمیکردند جواب اگر واو را بیا بدل نمیکردند خروج کسره بسوی ضمه لازم آمدی
زیرا که واو از لبس کسره بمنزله ضمه است و توالی کسرات آهون ست از خروج
کسره بسوی ضمه پس توالی کسرات اختیار افتاد لِاَنَّ مَنِ ابْتُلِیَ بِبَلِیَّتَیْنِ
فَلْیَخْتَرْ اَهْوَنَهُمَا بخلاف اِتَّقَدَ که اگر واو در وی سلامت ماند خروج

بسیار دشوار و ثقیل ست و لهذا وزن فِعُل بکسر فا و ضم عین در کلام عرب نیامده

کسره بسوی ضمه از ضم آید و اگر واو را بیا بدل کنند توالی کسرات لازم آید و

هر دو ممنوع ست و اگر واو را بتا بدل کنند هیچ محظور لازم نیاید پس قلب واو بتا اختیار

افتاد جواب ششم اگر در اِوْتَقَدَ اول واو را بیا بدل کنند بعده یا را بتا بدل نمائی

روا باشد زیرا که یا عارض خواهد بود نه لازم و یای عارضی بتا بدل کردن روا نیست پس ابتداء واو

را بتا بدل کردند و لهذا در اِیتَکَلَ و اِیتَمَرَ یا را بتا بدل نکردند زیرا چه یا لازم نیست بلکه بدل ست

الایتکال خورده شدن دندان و سر تخوه ۱۲ تاج

از همزه و ادغام در اِتَّخَذَ یَتَّخِذُ که در اصل اِیتَخَذَ یَیتَخِذُ بود با وجود آنکه یا لازم نیست بلکه بدل

از همزه شاذ ست جواب هفتم اگر واو را یا کنند فعل واحد گاهی یائی گردد و گاهی واوی یعنی فعل معلوم

یائی گردد چون اِیتَقَدَ و فعل مجهول واوی چون اُوتُقِدَ پس ابتداءً واو را بتا بدل کردند

فصل سوم در بیان قوانین اعلال اجوف

یکی آنکه هر واو و یا که متحرک باشد بحرکت لازم و ما قبل او مفتوح باشد بفتحه

لازم واجب و مطرد ست که آن واو و یا را بالف بدل کنند اگر موانع نباشد چون

قَالَ و بَاعَ و خَافَ و هَابَ و طَالَ و بَابٌ و نَابٌ که در اصل قَوَلَ

و بَیَعَ و خَوِفَ و هَیِبَ و طَوُلَ و بَوَبٌ و نَیَبٌ بود و موانع پنج ست

یکی التباس مثنی بواحد چنانچه در دَعَوَا و رَمَیَا واو و یا سالم ست زیرا که

اگر تعلیل کنند التباس مثنی بفعل واحد شود سوال در یرضیان و یخشیان
التباس بفعل واحد نمی آید زیرا که بعد تعلیل یرضان یخشان می ماند چرا
تعلیل نکردند جواب در حالت نصب التباس مثنی بفعل واحد می آید زیرا که
نون تثنیه در حالت نصب بیفتد لن یرضا و لن یخشا بماند سوال در
ارضیا و اخشیا التباس بفعل واحد نمی آید زیرا که بعد تعلیل ارضا و اخشا
می ماند چرا تعلیل نکردند جواب ایشان محمول اند بر ترضیان و تخشیان
زیرا که امر ماخوذ است از فعل مضارع سوال در عصوان و رحیان التباس
بواحد نمی آید زیرا که بعد تعلیل عصان و رحان میماند چرا تعلیل نکردند جواب
در حالت اضافت التباس اسم مثنی باسم واحد می آید زیرا که نون تثنیه در حالت اضافت
بیفتد عصاك و رحاك بماند سوال در قال و باع نیز التباس واوی بیائی و
التباس یائی بواوی می آید زیرا که قال مشتق از قیلوله و باع مشتق از بوع نیز
آمده است و معنی قیلوله میان روز خفتن و معنی بوع گام کشاده زدن است پس باید که
هیچ یکی را تعلیل نمیکردند تا التباس یکی بدیگری نیامدی جواب اول این مقدار
متحمل است پس سوال وارد نمیشود جواب دوم در قال و باع التباس مثنی بواحد نمی آید

و باین تعلیل التباس ثنی بواحد است چنانچه ذکر کرده شده است و التباس وارد نمی
زائل میشود از مضارع ایشان چون یقول و یبیع زیرا که معتل عین واوی از باب
ضرب و معتل عین یائی از نصر نیامده است جواب سوم این التباس نیست بلکه
اشتراکست والاشتراکُ جائزٌ والالتباسُ ممنوعٌ زیرا که التباس آن باشد
که از طرف معلل باشد و این از طرف واضع است معلل مانع دوم تعلیل لام کلمه مانع
تعلیل عین کلمه است تا توالی اعلالین دران کلمه لازم نیاید چون طوی و قوی که
طوی و قوو بوده است یا در کلمه دیگر چون حیی که اعلال عین کلمه موجب است که در حیی
دو اعلال جمع شوند و بعضی گفته اند که در حیی یا الف نگشت تا دلالت کند بر اصل

کلمات دیگر و بعضی گفته اند تا حکم باب لفیف مقرون مختلف نگردد یعنی چون در طوی

و قوی الف نگشت از جهت اجتماع اعلالین در حیی نیز الف نگشت تا حکم باب مختلف نگردد

در طویا و قویا الف نگشت با آنکه در لام کلمه تعلیل نشده است از آنکه محمول است

بر طوی و قوی **سوال** در طوی و قوی چرا عین کلمه را تعلیل نکردند و لام کلمه را

سلامت نداشتند تا توالی اعلالین لازم نیامدی **جواب اول** تعلیل لام کلمه سابق است از

تعلیل عین کلمه زیرا که لام کلمه محل تعلیل و تغییر است و لهذا اعراب در آخر کلمه متغیر

شوند نه در اوسط پس تعلیل نیز در آخر کلمه کرده شود **جواب دوم** تا در مضارع

ایشان ضمه بر یا لازم نیاید **جواب سوم** اگر عین کلمه را بالف بدل میکردند و لام

را سلامت میداشتند در آخر کلمه حرف علت بودی و ماقبل وی الف و اینچنین کلمه

در کلام عرب یافته نشده **جواب چهارم** اگر در عین کلمه تعلیل میکردند و لام کلمه را

سلامت میداشتند طای شدی لازم آمدی التباس باب ضرب یضرب بباب

سمع یسمع **مانع سوم** وقوع حرف ساکن بعد واو و یا مانع تعلیل است چون

جواد و طویل و عیون و بعضی مانع اول را ذکر نکرده اند از آنکه داخل در این مانع

است زیرا که در دعاو و رمیا وقوع حرف ساکن بعد واو و یاست لیکن

محققین ذکر کرده اند از جهت آنکه این مانع جائیست که حرف ساکن در یک کلمه

باشد که دران کلمه واو ویاست و حرف ساکن در دعوا و رمیا که این الف

ضمیرست فی الحقیقة کلمهٔ دیگر اگرچه فعل با فاعل در حکم یک کلمه است پس معلوم شد

که عدم ابدال در ایشان از جهت التباس تثنی بمفردست نه از جهت این مانع

سوال در تخشیین که در اصل تخشیین بود چرا یا را بالف بدل کردند بعده

آن الف را از جهت اجتماع ساکنین حذف کردند با آنکه بعد یای متحرک حرف

ساکن است و همچنین در دعت و رمت که در اصل دعوت و رمیت بود

چرا واو و یا را بالف بدل کردند بعده آن الف را از جهت اجتماع ساکنین حذف کردند

با آنکه بعد واو و یا حرف ساکن ست جواب اول لحوق حرف ساکن دریں

الفاظ بعد ابدال است جواب دوم بالا ذکر کردیم که این مانع جائیست

که حرف ساکن از کلمه باشد که دران کلمه واو و یاست و حرف ساکن در تخشیین

که آن یای ضمیرست بالحقیقة کلمهٔ دیگرست اگرچه فعل با فاعل در حکم یک کلمه است

و فیه نظر زیرا که حرف ساکن در دعوا و رمیا نیز بالحقیقة کلمهٔ دیگرست

چرا واو و یا را بدل نکردند جواب زیرا که التباس تثنیه بواحد اینجا مانع تعلیل است

بخلاف تخشّین و دقّت و رهمت مانع چهارم بودن کلمه بمعنی کلمهٔ دیگر که

در وی علت اعلال موجود نیست مانع تعلیل ست چون عَوِرَ و صَیِدَ که در معنی

اِعْوَرَّ و اِصْیَدَّ است و معنی اِعْوارَّ و اِصْیادَّ است از انکه هر لفظی که از الوان و عیوب

ست باب افعلال و افعیلال است پس اگر در غیر این هر دو باب بیاید گفته شود

که در معنی این دو باب ست همچنین اِزْدَوَجُوا و اِجْتَوَرُوا بمعنی تَزاوَجُوا

و تَجاوَرُوا است از انکه در ایشان معنی مشارکت ست زیرا که معنی ازدواج

بایکدیگر جفت شدنست چنانچه تزاوج و معنی اجتوار بایکدیگر همسایگی کردن

آمده است چنانکه معنی تجاور و باب افتعال موضوع برای مشارکت نیست پس

در معنی باب تفاعل باشد که موضوع برای مشارکت ست سوال سَادَ بمعنی

اِسْوَدَّ و اِسْوادَّ آمده است پس بایستی که واو در وی سالم ماندی چنانکه در اِسْوَدَّ

و اِسْوادَّ سلامت ست جواب حمل نظیر بر نظیر دلیل ضعیف ست پس قیاس بر و

نشاید مانع پنجم دلالت کلمه بمعنی اضطراب و حرکت مانع تعلیل ست تا حرکت لفظی

دلالت کند بر حرکت معنوی و این در کلمه ایست که بر وزن فَعَلان و فَعَلی باشد

بفتح عین چون جَعَلانٌ و دَوَرَانٌ و حَیَوانٌ و سَیَلانٌ و صَوَرَیٰ و

حَیَدیٰ و تصحیح مَوَتَانٌ باوجود علت اعلال زانکه محمول ست بر نقیض آن که

نقیض اوست و این تعلیل در ناقص هم آمده است چنانکه در دَعَاوَا و رَمَیَا

و عَصَا و هُدًی که در اصل دَعَوَ و رَمَیَ و عَصَوٌ و هُدَیٌ بود و در حَوَبَةٌ

و جَیَلٌ واو و یا را با الف بدل نکردند از انکه حرکت واو و یا عارضی ست لازم

نیست زیرا که در اصل حَوْأَبَةٌ و جَیْأَلٌ بوده است حرکت همزه نقل کرده

با قبل دادند و همزه را حذف کردند حَوَبَةٌ و جَیَلٌ شد و همچنین در اِخْشَیُنَّ

یا را با الف بدل نکردند از انکه حرکت یا عارضی ست بسبب اجتماع ساکنین پیدا شده

است و همچنین در دَعَوُا اللّٰهَ وَلَا تَنسَوُا الْفَضْلَ عارضیست که بعارضه

اجتماع ساکنین آمده است و همچنین در رَمَوْا و رَمَتَا و وَقَاهُمُ اللّٰهُ واو را با الف

نکردند زیرا که حرکت ما قبل واو عارضی ست از انکه بعارض عطف آمده است یا آنکه فتحه ما قبل

در کلمه دیگرست و همچنین فتحه تَوَقٌّ یَتَوَقَّی و تصحیح قَوَدٌ و غَیَبٌ و خَوَنَةٌ با وجود علت اعلال شاذ ست

چنانکه اعلال یَاجَلُ و یَاسُ که در اصل یَوْجَلُ و یَیْاَسُ بوده است بغیر وجود علت اعلال

شاذ ست لیکن تصحیح قَوَدٌ و غَیَبٌ و خَوَنَةٌ و حَیَبٌ و اعلال یَاجَلُ و یَاسُ جائز ست

سوال واو در یقول و یا در یبیع متحرک ست و الف همیشه ساکن ست و بدل از
یعنی الف ۱۲
جنس مبدل منه میباید پس حرف متحرک را چگونه بالف ساکن بدل کنند جواب
یعنی واو و یا ۱۲
محققین گفته اند که چون خواهند که واو و یا را بالف بدل کنند اولاً ساکن میکنند
بعده بدل میکنند سوال لَیسَ که در اصل لَیِسَ بوده است بر وزن فَعِلَ یا متحرک
ما قبل او مفتوح ، از جمیع موانع خالیست چرا یا را ساکن کردند و بالف بدل نکردند
جواب تا دلالت کند بر عدم تصرف او و غلبهٔ مشابهت او بحرف در حق عدم
دلالت بر حدث و زمان و عدم دلالت بر معنی نفس خود بدانکه هر الفیکه
در ناقص بدل از واو ست چون دعا آنرا بصورت نفس او بنویسند و هر الفیکه
بدل از یاست چون رمی آنرا بصورت یا نویسند و در آن یا نقطه کردن محض
اغلاطست چنانکه بالا گذشته دیگر هر واو و یا که بجای عین کلمه مفتوح باشد
و ما قبل او ساکن واجب که فتحهٔ عین کلمه را نقل کنند بما قبل دهند و آن واو
و یا را بالف بدل کنند اگر موانع نباشد چون یُقالُ و یُباعُ و یُخافُ و
یُهابُ و اَغاثَ و اِستَغاثَ و مَقالٌ و مَراحٌ که در اصل یُقوَلُ و یُبیَعُ
و یُخوَفُ و یُهیَبُ و اَغوَثَ و اِستَغوَثَ و مَقوَلٌ و مَروَحٌ بوده است

و موانع چهار است یکی وقوع حرف ساکن بعد واو و یا تحقیقا چون مِقْوال

و مِخْیاط یا تقدیرا چون مِقْوَل و مِخْیَط که در اصل مِقْوال و مِخْیاط بوده الف

حذف کردند برای تخفیف چنانکه در هُدَبِد و عُلَبِط که در اصل هُدابِد و

عُلابِط بوده و در يُقالَنَّ و لَمْ يُقَلْ مضارع مجهول که در اصل يُقْوَلَنَّ و لَمْ يُقْوَلْ

بوده اعلال شد با آنکه حرف ساکن بعد واو است از آنکه سکون لام عارض است

لازم نیست آماده اِقامَة و اِسْتِقامَة که در اصل اِقْوامًا و اِسْتِقْوامًا بود

اعلال شد با آنکه حرف ساکن بعد واو است از جهت موافقت فعل مانع دوم

اعلال لام کلمه مانع تعلیل عین کلمه است تا توالی اعلالین نباشد چون يُطْوَى

و يُزْوَى مضارع مجهول است سوال در يَقِي اول واو را بیا بدل کردند بعد

یا را بالف بدل کردند این جمع میان دو اعلال است و همچنین در يَقِي که در اصل يَوْقِي

بود واو را حذف کردند و یا را ساکن کردند و همچنین در قِ که در اصل اِوْقِي بود واو را حذف

کردند برای موافقت يَقِي و یا را از جهت وقف و همزه را از جهت استغنا و همچنین در

اُوَيْصِل تصغیر واصل که در اصل وُوَيْصِل بود واو اول را بهمزه بدل کردند و

دوم بدل است از الف زائده جواب اجتماع اعلالین مطلق ممتنع نیست بلکه در دو حرف

اصلی که میان ایشان فاصل اصلی نباشد بخلاف یُدُّ یعنی که دو اعلال او در یک
حرف شده است وبخلاف اُدَیْصِلٌ که در و نیز دو اعلال جمع شده یکی در حرف
اصلی و دوم در حرف زائده و بخلاف یَقِیْ و قِ که در ایشان میان دو حرف
اعلال حرف اصلی فاصل ست سوال در اِسْتَحَی که بر قول بنی تمیم در اصل
اِسْتَحْیَیَا بود یای آخر را الف کردند بعده یای اول را بعد نقل حرکت او نیز بالف
بدل کردند واین الف را از جهت اجتماع ساکنین حذف کردند واین جمع ست
میان دو اعلال در دو حرف اصلی که میان ایشان فاصل حرف اصلی نیست جواب
جمع میان دو اعلال دروی شاذ ست مانع سوم بودن لفظ از افعل تعجب
چون مَا اَقْوَلَهٗ و مَا اَبْیَعَهٗ یا از افعل التفضیل چون اَقْوَمُ و اَبْیَنُ یا از
افعل صفت چون اَسْوَدُ و اَبْیَضُ مانع چهارم بودن کلمه ملحق برباعی چون
جَهْوَرَ و شَرْیَفَ و در خَلْوَةٌ و حِلْیَةٌ نیز اعلال نکردند از آنکه واو و یا بجای
عین کلمه نیست و تصحیح اِسْتَحْوَذَ و اِسْتَصْوَبَ و اَخْیَلَتْ و اَغْیَلَتْ با وجود
علت اعلال شاذ ست یا آنکه تا دلیل شود بر اصل اخوات خود دیگر هر واو و یا که

بجای عین کلمه در مصدر باب افعال و استفعال باشد قلب کرده شود
بالف برای موافقت ماضی پس حذف کرده شود الف از جهت اجتماع
ساکنین و تا عوض او در آخر کلمه آورده شود چون اِقامَةً واِستِقامَةً
که در اصل اِقوامًا و اِستِقوامًا بوده است و نزدیک سیبویه ترک
تعویض اینجا جائز ست و نزدیک فرّا ترک تعویض جائز نیست مگر آنکه
اضافت کنند کقوله تعالی وَاِقامِ الصَّلٰوةِ دیگر هرجا واو و یا که
الف اسم فاعل افتد و در ماضی آن واو و یا را بالف بدل کرده باشند
واجب مطرد ست که آن واو و یا را در اسم فاعل بهمزه بدل کنند چون
قائِلٌ و بائِعٌ که در اصل قاوِلٌ و بایِعٌ بوده است و در عاوِرٌ و صایِدٌ
همزه نگشت از انکه در عَوِرَ و صَیِدَ الف نشده است همچنین در
مُقاوِلٌ و مُقاوِمٌ و مُبایِعٌ و مُعایِنٌ و مُبایِنٌ همزه نگشت از انکه
در قاوَلَ و قاوَمَ و بایَعَ و عایَنَ و بایَنَ الف نشده است و همچنین در
طاوٍ و راوٍ همزه نگشت ازانکه در طَوِیَ و رَوِیَ الف نشده است
دیگر هر مصدر که از اجوف واوی بکسر فا کلمه بود و در فعل تعلیل شده باشد

واجب کرد اورا از جهت کسرهٔ ماقبل و موافقت فعل بیا بدل کنند چون

قَامَ قِیَامًا و صَامَ صِیَامًا که در اصل قِوَامًا و صِوَامًا بود و در قال

قَوْلًا و صَامَ صَوْمًا واو یا نشد از انکه فا کلمه مکسور نیست و در قَاوَمَ

قِوَامًا و جَاوَمَ جِوَازًا واو یا نشد از انکه در فعل و تعلیل نشده است

و تصحیح حَالَ حِوَلًا با وجود کسرهٔ فا و اعلال فعل شاذ است و بعضی گفته که تصحیح

الحول والحیول لزاجا ست که بجای خورد از نصر ۱۲ لغ

حِوَلٌ موافق قیاس ست زیرا که اگر واو را بیا بدل کنند التباس با حِیَلٌ می آید که

جمع حیلة است و التباس مانع تعلیل ست و بعضی گفته اند که وجود الف بعد واو شرط

این تعلیل ست و این قول مختار زمخشری ست پس در حِوَلًا سوال وارد نشود

لیکن بر قِیَمًا که در اصل قِوَمًا بوده است وارد خواهد شد از انکه تعلیل شده است

و بعد واو الف نیست مگر آنکه گویند بعد واو الف لفظا باشد یا تقدیرا و اینجا

الف تقدیری ست از انکه در اصل قِوَامًا بوده است بعده قصر کردند و همچنین

هر جمع که از اجوف واوی بکسر فا کلمه بود و در واحد او تعلیل شده باشد واجب

احتراز ست از خوان و صوان از انکه جمع نیست ۱۲

کرد آن واو را از جهت کسرهٔ ماقبل و موافقت واحد او بیا بدل کنند چون جِیَادٌ جمع جَیِّدٌ

و دِیَارٌ جمع دَارٌ و رِیَاحٌ جمع رِیحٌ که در اصل جِوَادٌ و دِوَارٌ و رِوَاحٌ

بوده است واو را از جهت کسرهٔ ماقبل و موافقت واحد بیا بدل کردند زیرا که

جِیَادٌ و دِیَارٌ و سِیَاطٌ در اصل جِوَادٌ و دِوَارٌ و سِوَاطٌ بود و در نِوَاءٌ

جمع نَاوٍ یا نگشت از آنکه واو در واحد او سلامت است و در رِوَاءٌ جمع

رَیَّانٌ جمع واو یا نگشت با آنکه ماقبل واو کسره است و در واحد تعلیل شده است

از آنکه همزه بدل است از یا زیرا که در اصل رِوَایٌ بوده است پس اگر واو را

یا کنند توالی اعلالین لازم آید از آنکه الف فاصل مانع حصین نیست و در حکم

وجود او در حکم عدم است و اعلال طِیَالٌ جمع طَوِیلٌ با وجود آنکه واو در واحد ان

سلامت شاذ است و بسبب وجود الف بعد واو در اعلال مصدر شرط میگ

ودر اعلال جمع نیز شرط میگوید پس وارد نشود تِیَرَةٌ جمع تَارَةٌ و دِیَمٌ جمع

دِیمَةٌ که در اصل تِوَرٌ و دِوَمٌ بود از آنکه تعلیل شده است بعد واو الف نیست

مگر آنکه گویند که این قلیل است و دیگر هر واو و یای که در وحدان ساکن باشد و

در جمع میان کسره و الف افتد آن واو یا گردد چون حَوضٌ و حِیاضٌ

و رَوضٌ و رِیاضٌ که در اصل حِواضٌ و رِواضٌ بوده است و در طِوالٌ جمع

طَویلٌ یا نشد از آنکه واو در وحدان ساکن نیست و اعلال جِیادٌ که در اصل جِوادٌ بالکسر جمع

جَوادٌ بالفتح بود با آنکه واو در وحدان ساکن نیست بسبب آنکه ماقبل الف نباشد مگر

مفتوح پس این فتحه جزو الف بود و الف همیشه ساکن باشد پس این فتحه و او هم در حکم

سکون است و در عِوَدَةٌ جمع عَوْدٌ و کِوَزَةٌ جمع کُوزٌ یا نشد از آنکه بعد واو الف نیست

و اعلال ثِیَرَةٌ جمع ثَورٌ شاذ است یا آنکه ثِیَرَةٌ مقصور است از ثِیارَةٌ چنانکه هُدَبِدٌ و

عُلَبِطٌ که در اصل هُدابِدٌ و عُلابِطٌ بود و الف را حذف کردند از جهت تخفیف و دیگر هر واو و یا که

مکسور باشد و ماقبل او مضموم کسره بر آنها دشوار دارند و حرکت واو و یا را نقل کرده بماقبل دهند واو ساکن

از جهت کسره ماقبل یا شود و یای ساکن سلامت ماند چون قِیلَ و بِیعَ که در اصل قُوِلَ و بُیِعَ بوده است

و بعضی واو و یا را بغیر نقل ساکن کنند و قُولَ و بُوعَ گویند و بعضی ضمه را اشمام کنند یعنی

ضمہ با بوی کسرہ دہند ولیکن اسکان بنقل مشہور و افصح ست و ہمچنین اُغیِثَ

و اُستُغیِثَ و مُغِیثٌ و مُستَغِیثٌ کہ در اصل اُغوِثَ و اُستُغوِثَ و مُغوِثٌ و

مُستَغوِثٌ بودہ است کسرہ بر واو دشوار داشتند نقل کردہ کا قبل دادند واو ساکن

از باعث کسرہ ماقبل یا گشت و در اُختِیرَ و اُنقِیدَ نیز ہمین سبیل وجہ رست بخلاف اُقتِیدَ

و اُستُقِیمَ کہ در ایشان جز و چہ اول و نیست زیرا کہ ماقبل حرف علت ساکن ست نہ مضموم

سوال مُطِوِیَ و مُرِوِیَ چرا تعلیل نکردند با آنکہ قانون مذکور موجود ست جواب

از آنکہ اگر در ایشان تعلیل شود در مضارع ایشان یعنی در یُطوَی و یُروَی دو تعلیل جمع

شوند و بعضی شارحان جواب گفتہ اند کہ اگر در میان ایشان کسرہ واو نقل کنند بما قبل

دہند واو یا شود توالی کسرات لازم آید و آن موجب ثقل ست و تعلیل برای تخفیف ست و

فیہ نظر زیرا چہ توالی کسرات اہون ست از خروج ضمہ بسوی کسرہ و ہم ازین جہت

قِیلَ و بِیعَ توالی کسرات اختیار افتادہ نہ خروج ضمہ بسوی کسرہ دیگر ماضی اجوف

کہ بفتح عین کلمہ باشد و ضمیر مرفوع متحرک بدو متصل شود اگر واوی باشد آن فتحہ را

بضمہ بدل کنند و اگر یائی باشد بکسرہ بدل کنند پس آن ضمہ و کسرہ عین را نقل

کنند و بما قبل دہند و آن واو و یا از جہت اجتماع ساکنین بیفتد چون قُلتُ و بِعتُ

واخوات ایشان که در اصل قَوُلتُ و بَیَعتُ بود و این قول اکثر صرفیان ست
و زمخشری نیز همین قول اختیار کرده است سوال این فتحه را چرا در واوی بضمه
و در یائی بکسره بدل کردند جواب زیرا که واو و یا از جهت تحرک و انفتاح ما قبل خواست
که الف گردد و این الف از جهت اجتماع ساکنین خواست که بیفتد و دلالت نبود
بر حذف واو و یا از انکه ما قبل واو ضمه و ما قبل یا کسره نبود پس ضمه در واوی و کسره در یائی
آوردند تا دلیل باشد بر حذف واو و یا و مشتبه نگردد بنای واوی ببنای یائی یا بواو
سوال واو و یا در قُلتُ و بِعتُ میخواهد که الف گردد از انکه وقوع حرف ساکن بعد واو و یا مانع
تعلیل ست جواب این سکون عارض ست نه لازم از انکه بلحوق ضمیر پیدا شده است سوال
بعد آوردن ضمه در واوی و کسره در یائی نیز واو و یا از جهت تحرک و انفتاح ما قبل خواست
که الف گردد و آن الف از جهت اجتماع ساکنین نیز خواست که بیفتد و دلیل نبود بر حذف
واو و یا پس آوردن ضمه و کسره فائده چیست جواب لا نسلم واو و یا نخواستند که الف
شوند زیرا که شرط این تعلیل آنست که واو و یا متحرک باشند بحرکت لازم و این ضمه
و کسره عارض ست و سر درین آنست که حرکت لازم ثقیل ست و حرکت عارض ثقیل نیست
و ابدال از جهت ثقل ست نه از جهت خفت سوال چرا این ضمه و کسره عارض ثقیل نیست

پس نقل بسوی ما قبل جائی چه باشد جواب شرط نقل تحقق حرکت بر واو و یا مطلق ست

خواه لازم باشد خواه عارضی بخلاف ابدال که شرط او تحقق حرکت بر واو و یا لازم ست زیرا که

نقل سهل ست از ابدال سوال خِفتُ که در اصل خوِفتُ بود چرا کسره عین کلمه را

بضمه بدل نکردند تا دلیل بودی بر حذف واو و مشتبه نشدی بنای معلوم او بمجهول

جواب اینجا کسره را بضمه بدل نکردند از جهت رعایت باب زیرا که اصل رعایت

باب ست ازانکه رعایت باب تعلق بمعنی دارد و رعایت واوی و یائی تعلق بلفظ و رعایت

معنی اهم ست از رعایت لفظ پس التباس واوی بیائی اسهل ست از اشتباه باب با باب

سوال بیاییت که رعایت باب در قُلتُ و بِعتُ میکردند و رعایت واو در خِفتُ

ازانکه بضم دادن در خِفتُ التباس بیائی دیگر نمی آید زیرا که مضارع او یخاف می آید

پس معلوم شد که ماضی او بکسره عین ست نه بضمه عین و نه بفتح عین زیرا که باب فَعُلَ یَفعَلُ بضم

العین فی الماضی وفتحها فی الغابر در کلام عرب نیامده است مگر بسبیل قلت چون کُدتُ

تکاد و هو باب فَعُلَ یَفعَلُ بفتح العین فی الماضی المضارع در اجوف نیامده است بخلاف

قُلتُ که بضم دادن او التباس بباب فَعُلَ یَفعُلُ بضم العین فی الماضی المضارع می آید

و باب فَعُلَ یَفعُلُ در کلام عرب مطرد ست و در اجوف نیز آمده است چون طال یطول

طُوْلاً فهو طَوِیْلٌ وجادَ یَجُوْدُ جُوْدًا فهو جَوَادٌ جواب رعایت باب در

خِفْتُ بنقل حرکت ممکن ست از انجهت که حرکت فا کلمه مثل حرکت عین کلمه نیست ودر

قُلْتُ ممکن نیست زیرا که حرکت فا کلمه مثل حرکت عین کلمه است پس اگر نقل کنیم

فتحه بفتحه لازم آید پس بضرورت رعایت واوی کرده شد تا اهم و مهم هر دو فوت نشود

واین جواب ضعیف ست زیرا که سائل را میرسد که بگوید رعایت باب در قُلْتُ بابدال

واو بالف و حذف آن الف از جهت اجتماع ساکنین ممکن ست بلکه جواب با صواب

انیست که بگوییم رعایت باب در خِفْتُ بنقل حرکت ممکن ست زیرا که کسره فا کلمه

بعد نقل دلالت میکند بر باب از انجهت که هیچ ماضی بکسره فا کلمه نیامده است

پس قطعًا معلوم میشود که این کسره عین کلمه است که نقل کرده اند بجای فتحه فا کلمه

ودر قُلْتُ که او را دلالتی نیست بر باب زیرا که احتمال دارد که این فتحه اصلی باشد و

احتمال دارد که این فتحه عین کلمه است که نقل کرده اند پس قطعًا معلوم نمیشود که

فتحه عین کلمه است پس بضرورت رعایت واوی کرده شد تا اهم و مهم هر دو فوت

نشود پس قُلْتُ و بِعْتُ حرکت عین کلمه نقل کردند از جهت رعایت واوی و یائی

ودر خِفْتُ از جهت رعایت باب و در طُلْتُ و هِبْتُ از جهت رعایت هر دو چیز زیرا که

در اصل طَوِلْتُ و هَيِبْتُ بود بضم واو و کسرهٔ یا سوال لَسْتُ که در اصل لَيِسْتُ بکسر
یا بود چرا حرکت عین کلمه را نقل نکردند تا دلیل بودی بر حذف یا و یا بچنانکه در هِبْتُ
جواب لَسْتُ فعل است جاری مجرای حرف چون خواستند که تصرف افعال از وی
نفی کنند از جهت غلبهٔ مشابهت او بحرف بدین سبب فا را مفتوح داشتند و عین کلمه را
ساکن کردند تا یا الف نگردد و بعد اتصال ضمیر متحرک عین کلمه را از جهت التقای ساکنین
حذف کردند سوال چرا نگویند که در اصل قُلْتُ قَوُلْتُ بود بضم عین و اصل بِعْتُ
بَيِعْتُ بود بکسر عین تا حاجت بدل کردن فتحه بضمه و کسره نباشد جواب زیرا که باب
فَعُلَ يَفْعُلُ بضم العين في الماضي والمضارع متعدی نیامده است و قُلْتُ
متعدیست و باب فَعِلَ يَفْعِلُ بکسر العين في الماضي والمضارع در اجوف نیامده است و
بِعْتُ اجوفست و بعضی صرفیان فتحه را در واوی بضمه و در یائی بکسره بدل نمی کنند و
میگویند که واو و یا را در مثل قُلْتُ و بِعْتُ که در اصل قَوَلْتُ و بَيَعْتُ بود از جهت تحرک
و انفتاح ماقبل بالف بدل کردند و آن الف را از جهت التقای ساکنین حذف کردند
پس فا کلمه را در واوی ضمه دادند و در یائی کسره دادند تا ضمه دلالت کند بر حذف واو
و کسره دلالت کند بر حذف یا و این قول سیبویه است و ابن حاجب همین قول اختیار کرده

دیگر هر واو و یا که در فعل مضارع و مانند آن بجای عین کلمه مضموم یا مکسور باشد

و ما قبل او ساکن واجب بود که ضمه و کسره عین کلمه انقل کنند و بفاء دهند برای

موافقت ماضی زانکه بنای فعل مضارع از فعل ماضی ست اگرچه ضمه و کسره بر واو و یا بعد

ساکن ثقیل نیست چون یَقُوْلُ و یَبِیْعُ که در اصل یَقْوُلُ و یَبْیِعُ بوده است سوال

بقا موافقت ماضی ابدال واو و یا بالف تقاضا میکند نه نقل حرکت از ایشان جواب

آری موافقت ماضی همین تقاضا میکند ولیکن اگر یَقَالُ و یَبَاعُ بفتح میگفتندی

التباس بباب یَخَافُ و یَهَابُ می آمدی پس بضرورت تعلیل بنقل اختیار افتاده

و با بدال تا در وی نیز تغیری تصرفی باشد بانکه در ماضی و بعض محل بنقل نیز تعلیل

شده اصل واست چنانکه در قُلْتُ و بِعْتُ و قِیْلَ و بِیْعَ و مثل آن و در یَقُلْنَ که در اصل

یَقْوُلْنَ بود چون عمل بقانون مذکور کردند دو ساکن بهم آمدند یکی واو دوم لام واو را

بیفگندند یَقُلْنَ شد و همچنین یُقَالُ که در اصل یُقْوَلُ بوده است چون بدین قانون عمل کردند

۴۷

و ساکن بهم آمدند یکی را حذف کردند قُل ماند بعده همزهٔ وصل را از جهت استغنا

حذف کردند قُل شد و این اصل باعتبار وضع است اما باعتبار آنکه بنای امر بعد

تعلیل مضارع است در اصل اُقْوُلْ بود بضم لام بعده لام ساکن شد از جهت امر

و واو افتاد از جهت التقای ساکنین قُل شد و همچنین در مَقُول که در اصل

مَقْوُوْل بود چون عمل بدین قانون مذکور کردند دو ساکن بهم آمدند نزدیک سیبویه

واو دوم افتاد و نزدیک اخفش واو اول افتاد مَقُول شد و همچنین مَبِیع که در اصل

مَبْیُوع بود چون بدین قانون عمل کردند دو ساکن بهم آمدند واو را حذف کردند نزدیک

سیبویه زیراکه یا اصلی است و واو زائده است و ضمه ماقبل یا را بکسره بدل کردند تا

یا سلامت ماند مَبِیع شد و نزدیک اخفش یا را حذف کردند زیراکه واو علامت

مفعول است و ضمه ماقبل یا را بکسره بدل کردند و او ساکن از جهت کسرهٔ ماقبل یا گردید

مَبِیع شد و بعضی صرفیان پیش از اعلال تحویل میکنند که از مَبْیُوع به مَبْیِع

آورند و او را از جهت کسرهٔ ماقبل یا بدل کنند و بعده بقانون مذکور کسره از یا نقل

میکنند و با قبل میدهند و یک یا از جهت اجتماع ساکنین حذف میکنند و آنکه

استعمال اصل در یائی بسیار آمده است اگرچه شاذ است چون مَعْيُوبٌ و مَدْيُونٌ

و مَطْيُوحٌ و در واوی اندک چون مَصْوُونٌ و مَقْوُولٌ و همچنین در أَغْيَثَ و اِسْتَغْيَثَ

و مُغِيثٌ و مُسْتَغِيثٌ که در اصل أَغْوَثَ و اِسْتَغْوَثَ و مُغْوِثٌ و مُسْتَغْوِثٌ بود چون

بقانون مذکور عمل کردند کسره از واو نقل کرده بما قبل دادند و واو ساکن از جهت کسرهٔ ما قبل یا گشت

فصل چهارم در بیان قوانین اعلال ناقص

یکی آنکه هر واو و یا که در طرف افتند یا در حکم طرف بسبب اتصال چیزیکه لازم نباشد چون تای عارض

و پیش از وی الف زائده باشد همزه گردد چون کِسَاءٌ و رِدَاءٌ و عَلَاءَةٌ و سِقَاءَةٌ

که اصل کِسَاوٌ و رِدَايٌ و عَلَاوَةٌ و سِقَايَةٌ بود بخلاف هِدَايَةٌ و عَدَاوَةٌ و

حِمَايَةٌ و شَقَاوَةٌ که تا لازم است و بخلاف تَايٌ و رَايٌ که الف اصلی است

سوال بالا گذشته است که ضمه و کسره بر واو و یا بعد سکون ثقیل نیست پس
بایستی که واو در کساءٌ و یا در رداءٌ سالمست ماندی و اعلال نشدی همچنین در
قائلٌ و بائعٌ جواب ضمه و کسره بر واو و یا بعد سکون وقتی ثقیل نیست که ساکن ما قبل واو
و یا الف زائده نباشد و اینجا ساکن ما قبل ایشان الف زائده است از آنکه الف زائده در حکم
عدم ست پس چنانستی که واو و یا بعد حرف متحرک ست دیگر هر واوی که در طرف افتد یا در حکم طرف
بسبب اتصال چیزی که لازم نباشد چون الف ضمیر و یای تثنیه ما قبل مکسور باشد آن واو
یا گردد چون دُعِيَ و رَضِيَ و قَوِيَ و دُعِيَا و رَضِيَا و قَوِيَا و يُغْزَيَانِ و يُرْضَيَانِ
و دَاعِيَةٌ و رَاضِيَةٌ که در اصل دُعِوَ و رَضِوَ و قَوِوَ و دُعِوَا و رَضِوَا و قَوِوَا و
يُغْزَوَانِ و يُرْضَوَانِ و دَاعِوَةٌ و رَاضِوَةٌ بود و در دُعُوا که در اصل دُعِوُوا
بود چون بقانون مذکور عمل کردند دُعِيُوا شد ضمه بر یا دشوار داشتند نقل کرده ما قبل دادند
دو ساکن بهم آمدند یکی یا دوم واو یا افتاد دُعُوا شد این اصل باعتبار وضع ست اما باعتبار
آنکه بنای جمع بعد تعلیل واحد ست در اصل دُعِيُوا بود ضمه بر یا ثقیل داشته نقل کرده ما قبل
دادند بعد ازالهٔ حرکت ما قبل التقای ساکنین شد در میان یا و واو یا افتاد دُعُوا شد و در
داعٍ که در اصل دَاعِوٌ بوده است چون بقانون مذکور عمل کردند دَاعِيٌ شد بعد

رفعی و جری نحو جاءنی قاضٍ و مررت بقاضٍ ضمه و کسره بر یا دشوار داشتند
ساکن کردند دو ساکن بهم آمدند یا و تنوین یا افتاد قاضٍ شد سوال از جهت اجتماع
ساکنین تنوین چرا نیفتاد جواب زیرا چه تنوین حرف صحیح ست و یا حرف علت و
حذف حرف علت اولی ترست از حذف حرف صحیح و در عِوَضٌ و عِوَجٌ واو یا نگشت
باآنکه ماقبل واو مکسورست ازانکه در طرف و حکم طرف نیست و اعلال قِنْیَة که در اصل قِنْوَة
بود باآنکه ماقبل واو مکسور نیست شاذ ست و بعضی گویند که حرف ساکن را اعتبار نیست و
حکم او حکم معدوم ست پس ماقبل واو در حکم مکسورست سوال اگر حرف ساکن در حکم معدوم بودی
بایستی که در قَاوَلَ و بَایَعَ واو و یا را بالف بدل میکردند زیرا چه واو و یا متحرکست و ماقبل
ایشان در حکم مفتوح ست جواب اگر واو و یا را بالف بدل میکردند یک الف از جهت اجتماع
ساکنین بیفتادی التباس ثلاثی مزید فیه بثلاثی مجرد آمدی دیگر هر واو و یا که در لام کلمه مضموم
یا مکسور باشد و ماقبل او نیز مکسور یا مضموم بود آن واو و یا را ساکن کنند بغیر نقل حرکت چون
یَدْعُوْ و یَرْمِیْ که در اصل یَدْعُوُ و یَرْمِیُ بوده است و یا بنقل حرکت چون تَدْعِیْنَ و تَرْمِیْنَ که در اصل
تَدْعُوِیْنَ و تَرْمِیِیْنَ بود بعد نقل حرکت یا در تَرْمِیِیْنَ از جهت اجتماع ساکنین بیفتاد و واو
تَدْعُوِیْنَ از جهت کسره ماقبل یا گشت و آن یا از جهت اجتماع ساکنین بیفتاد و در یَدْعُوْنَ

جمع مذکر غائب وتَدْعُوْنَ جمع مذکر حاضر که در اصل يَدْعُوُوْنَ وتَدْعُوُوْنَ
بود چون بقانون مذکور عمل کردند دو ساکن بهم آمدند یکی را حذف کردند يَدْعُوْنَ
وتَدْعُوْنَ شد اما يَدْعُوْنَ جمع مؤنث غائب وتَدْعُوْنَ جمع مؤنث حاضر بر اصل
خود است ودیگر هر حرف علت که لام کلمه باشد در حالت جزم ووقف ساقط شود از جهت
علامت سکون چون لَمْ یَخْشَ ولَمْ یَدْعُ ولَمْ یَرْمِ واِخْشَ واُدْعُ واِرْمِ وهمچنین اگر
در عین کلمه باشد در حالت جزم ووقف بیفتد از جهت اجتماع ساکنین چون لَمْ یَقُلْ ولَمْ یَبِعْ
ولَمْ یَخَفْ وقُلْ وبِعْ وخَفْ ودیگر هر واوی که در کلمه ثالث جا باشد ساکن یا متحرک در
طرف یا در حکم طرف در فعل یا در اسم چون رابع گردد یا زیاده از رابع وما قبل مفتوح بود
یا گردد چون اَعْلَیْتُ واِسْتَعْلَیْتُ وغَازَیْتُ وتَرَجَّیْتُ وتَغَازَیْتُ که در اصل
اَعْلَوْتُ واِسْتَعْلَوْتُ وغَازَوْتُ وتَرَجَّوْتُ وتَغَازَوْتُ بوده است وهمچنین
مُعْلَیَانِ مُسْتَدْعَیَانِ ومُصْطَفَیَانِ که در اصل مُعْلَوَانِ ومُسْتَدْعَوَانِ و

مُصْطَفَوَانِ بود ہمچنین یُدْعَیَانِ ویُغْزَیَانِ ویُرْضَیَانِ کہ در اصل یُدْعَوَانِ یُغْزَوَانِ

ویُرْضَوَانِ بودہ است بقانون مذکور واو یا شد وہمچنین یُدْعَوْنَ کہ در اصل یُدْعَوُوْنَ

بودہ است بدین قانون واو یا شد بعدہ یا از جہت تحرک و انفتاح ما قبل الف گشت

دو ساکن فراہم آمدند الف افتاد و یُدْعَوْنَ شد وہمچنین یُدْعٰی ویُرْضٰی کہ در اصل

یُدْعَوُ ویُرْضَوُ بود بدین قانون عمل کردند واو یا شد ویا از جہت تحرک و انفتاح ما قبل الف گشت

یُدْعٰی ویُرْضٰی شد سوال در یُدْعٰی ویُرْضٰی چون واو متحرک ما قبل او مفتوح بود ابتدا واو را

چرا بالف بدل نکردند جواب اینجا دو دلیل ست یکی مقتضی ابدال واو بالف ودوم مقتضی

ابدال واو بیا و اصل در دلائل اعمال ست نہ اہمال پس اول واو را بیا بدل کردند بعدہ یا بالف

تا ترک عمل باحد الدلیلین لازم نیاید سوال باستی کہ در اِتَّقَدَ واِتَّصَلَ کہ در اصل

اِوْتَقَدَ واِوْتَصَلَ بودہ است اول واو را یا کردندی بعدہ یا را تا تا ترک عمل باحد الدلیلین لازم

نیامدی جواب این بر سبیل استقصا در فصل قوانین مثال یاد کردہ شدہ است ودر

عَدَاوَةٌ ویَدْعُوْ واو را بیا بدل نکردند اگرچہ واو در کلمہ ثالث بود رابع گشتہ است از انکہ

ما قبل واو مفتوح نیست اما در شَکَایَةٌ کہ در اصل شَکَاوَةٌ بود واو را بدین قانون یا بدل

کردند با آنکہ ما قبل او مفتوح نیست از جہت موافقت مصادر ناقص یائی کہ برین وزن آید

ازانکه این وزن در مصادر ناقص یائی غالب ست چنانکه وِلایَةٌ وحِکایَةٌ وهِدایَةٌ ودِرایَةٌ
ودِرایَةٌ پس آنچه واوی آید آن واو را بیا بدل کنند تا در صورت مخالفت نباشد چنانکه
بعضی گفته اند در کَیْنُونَةٌ که در اصل کَوْنُونَةٌ بود واو را بیا بدل کنند از جهت موافقت مصادر
اجوف یائی ازانکه این وزن در مصادر اجوف یائی غالبست چنانکه قَیْلُولَةٌ وبَیْنُونَةٌ وصَیْرُورَةٌ و
صَیْکُودَةٌ وغَیْبُوبَةٌ پس آنچه بواو آید آنرا بدل کنند بیا تا در صورت مخالفت نباشد
دیگر هر جا که واو ویا جمع شوند باجتماع لازم واول ایشان ساکن باشد آن واو را یا کنند
ویا در یا ادغام کنند واگر ما قبل ایشان مضموم باشد ضمه را بکسره بدل کنند چون سَیِّدٌ
وعَلِیٌّ ومَرْمِیٌّ ومَهْدِیٌّ که در اصل سَیْوِدٌ وعَلِیْوٌ ومَرْمُوْیٌ ومَهْدُوْیٌ بود مگر
آنکه اعلال مذکور موجب التباس باشد چون اُیَّمٌ که ادغام او موجب التباس ست به اَیَّم واُیُوم
روز روشن را گویند واَیِّمٌ مرد بی زن وزن بی شوهر را گویند سوال طَیٌّ که در اصل طَوْیٌ
بوده ست ادغام او نیز از التباس ایمن نیست ازانکه طَیٌّ مشترک ست میان اسم قبیله ومصدر

پس یا نیستی که ادغام نمیکردند جواب طَيٌّ بعد ادغام اسم قبیله شده است و منقول از
مصدرست وَنَقْلُ الْكَلِمَةِ مِنْ مَحَلٍّ اِلٰى اٰخَرَ لَا يُفْضِيْ اِلَى الْاِلْتِبَاسِ و معتبر در
التباس وجود نظیرست پیش از تعلیل بر صفتی که بعد از تعلیل بران صفت موجود خواهد شد و
در بُوَيِعٌ واو یا نشد زیرا که اجتماع لازم نیست زیرا که واو بدلست از الف بایع و همچنین در
دِيْوَانٌ واو یا نگشت از انکه یا بدلست از واو زیرا که در اصل دِوَّانٌ بوده است بدلیل آنکه جمع او
دَوَاوِيْنُ می آید یا آنکه ادغام در بُوَيِعٌ موجب التباس ماضی مجهول باب مفاعله بماضی مجهول
باب تفعیل ست و ادغام در دِيْوَانٌ موجب التباس مصدرست که بر وزن فِعَّال آمده است نحو قوله تعالی
كَذَّبُوا بِاٰيٰتِنَا كِذَّابًا و در اُسَيْوِدٌ که تصغیر اسود ست و جُدَيْوِلٌ که تصغیر جدول ست واو یا نگشت
از انکه محمول ست بر اَسَاوِدُ و جَدَاوِلُ که جمع تکسیر اسود و جدول ست زیرا که تصغیر و تکسیر از قبیل
واحدند یعنی چنانکه مصغر فرع مکبرست جمع تکسیر نیز فرع جمع سلامت ست پس باعتبار این مناسبت
تصغیر را حمل کردند بر جمع تکسیر و بعضی گفته اند از انکه اجتماع لازم نیست زیرا که یا بعارض تصغیر آمده است
سوال چون اجتماع لازم شرط باشد پس عُرَيَّةٌ تصغیر عُرْوَةٌ که در اصل عُرَيْوَةٌ بود چرا واو را
یا کردند جواب اجتماع لازم جائی شرطست که حرف دوم در عین کلمه باشد نه در لام کلمه و حرف دوم
اینجا در لام کلمه است و در لام کلمه اجتماع لازم و غیر لازم مساویست از انکه لام کلمه محل تعلیل و تغییر ست

پس نفس اجتماع در وی موجب اعلال باشد بخلاف عین کلمه و تصحیح حَیَوَة و ضَیْوَن با وجود علت
اعلال شاذ است و بعضی گفته اند که تصحیح حیوة موافق قیاس است زیراکه ادغام او موجب التباس است
با حَیَّة که معنی او مار است اَمّا تَسْمِیَة که در اصل تَسْمِیْوٌ بود قیاس مقتضی آن بود که اعلال
عَلِیّ میکردند ولیکن در او این قانون مذکور را کردند تَسْمِیٌّ شد بعده یک یا را حذف کردند و تا در آخر
عوض دادند تَسْمِیَة شد قانون هر مصدر که ناقص از باب تفعیل بود و در وی دو یا جمع شوند
یکی را حذف کنند و تا در آخر عوض دهند چون تَسْمِیَة و تَقْوِیَة و تَنْقِیَة که در اصل تَسْمِیّ و تَقْوِیّ
و تَنْقِیّ بوده است و ترک تعویض اینجا باتفاق روا نیست اگرچه اضافت کنند بخلاف مصدر
اجوف باب افعال و استفعال چون اِعَانَة و اِسْتِعَانَة دیگر هر جا که واو و یا در اسم فاعل
در لام کلمه افتد و ماقبل او مکسور باشد در حالت رفعی و جری واجبست که یا را ساکن کنند و بعد اسکان
اگر مُنَوَّن باشد یا را از جهت اجتماع ساکنین حذف کنند چون قاضٍ و رامٍ که در اصل قاضِیٌ
و رَامِیٌ بود و اگر واو باشد از جهت کسرهٔ ماقبل یا گردد و آن یا را ساکن کنند بعده از جهت اجتماع
ساکنین آن یا را حذف کنند چون داعٍ و عادٍ که در اصل داعِوٌ و عادِوٌ بود حکم واو و یا بالا
یاد کرده شده است و اگر مُعَرَّف بلام باشد اسکان واجبست چون القاضِی و الرّامِی در حالت
رفعی و جری با ضمه و کسره بر یا دشوار داشتند ساکن کردند القاضِی و الرّامِی شد و اگر نصب

باشد از جهت کسرهٔ ما قبل یا کنند و آن یا را ساکن کنند چون الدّاعِی و العادِی و از جهت رعایت

فواصل و قوافی حذف یا نیز جائزست کما فی قوله تعالی یَوْمَ یَدْعُ الدَّاعِ و الْکَبِیرُ الْمُتَعَالِ

فَأَمَّا مطّرد نیست همچنین در فعل نیز حذف یا در لام کلمه جائزست کما فی قوله تعالی وَاللَّیْلِ إِذَا

یَسْرِ در اصل یَسْرِی بود و دیگر هر اسم متمکن که در آخر او حرف علت باشد و ما قبل او مضموم

واجب ست که ضمه را بکسره بدل کنند زیرا که در سخن عرب هیچ اسم متمکن نیابی که در آخر او حرف علت

باشد و پیش از وی ضمه اگر در تصریف کلمه چنین اتفاق افتد ضمه را بکسره بدل کنند و اگر حرف علت

واو باشد یا کنند از جهت بودن او در طرف و کسرهٔ ما قبل بعده اعلال قاضٍ کنند چون تَلَقٍّ و

تَلَاقٍ و تَرَقٍّ و تَرَاقٍ و قَلَنْسٍ و أَدْلٍ که در اصل تَلَقُّوٌ و تَلَاقُوٌ و تَرَقُّوٌ و تَرَاقُوٌ و قَلَنْسُوٌ

و أَدْلُوٌ بود و اگر در جمع میان حرف علت و ضمه واو مده فاصل افتد همچنین حکم دارد و مده فاصل را

هیچ اثری نیست چون حُلِیٌّ و ظُبِیٌّ که در اصل حُلُوْیٌ و ظُبُوْیٌ بود بخلاف مَدْعُوٌّ و مَغْزُوٌّ که

جمع نیست و اعلال مَرْضِیٌّ و مَعْدِیٌّ که در اصل مَرْضُوْوٌ و مَعْدُوْوٌ بود شاذ است زیرا که قیاس

مقتضی آن بود که مَرْضُوٌّ و مَعْدُوٌّ آید همچو مَدْعُوٌّ لیکن واو آخر را بر خلاف قیاس یا کردند بعده

اعلال مَرْمِیٌّ کردند مَرْضِیٌّ و مَعْدِیٌّ شد و در قَلَنْسُوَةٌ واو سلامت ماند از آنکه در آخر نیست و در

هُوَ و یَدْعُو سلامت ماند از آنکه اسم متمکن نیست و در کُفُوًا أَحَدٌ سلامت ماند از آنکه واو لازم

کلمه نیست بلکه بدل از همزه است و در ذو سلامت بماند از آنکه واو در معرض تغییر است در حالت رفعی

واو بماند و در حالت نصبی الف میگردد و در حالت جری یا میگردد پس تقلیل نباشد یا آنکه چون این واو

علامت صحت است در حکم ضمه باشد و هم متمکن آنست که در آخر او سه حرکت در آید با تنوین چون سرایند و در

فعلی اسم بفتح فا و سکون عین چون لام کلمه یا بود واو شود چون بقوی و تقوی که در اصل

بقیا و تقیا بود بخلاف فعلی صفت که وی یا سلامت ماند چون صدیا و ریا مونث صدیان

و ریان و چون لام کلمه واو بود در اسم و صفت سلامت ماند چون دعوی و شهوی و در فعلی

اسم بضم فا و سکون عین چون لام کلمه واو باشد یا شود چون دنیا و علیا که در اصل دنوی و علوی

بود و قصوی شاذ است بخلاف فعلی صفت که واو در وی سلامت ماند چون غزوی و چون یا بود

در اسم و صفت سلامت ماند چون فتیا و قصیا مونث اقتی و اقصی **سوال** دنیا و علیا و قصوی

در ترکیب صفت واقع میشود چون الحیوة الدنیا و المنزلة العلیا و الغایة القصوی پس اسم

چگونه باشد **جواب** این الفاظ در استعمال جاری مجرای اسما اند چون لفظ فارسی

صاحب و اطلس و ابطح که در ایشان حکم اسما جاری شده است اگر چه فی الاصل

صفات اند جواب دوم این الفاظ بغیر الف لام صفت واقع نمی شوند
پس اگر صفات می بودند در معرفه ونکره صفت واقع می شدند

فصل پنجم در بیان قوانین ادغام

یکی آنکه هر جا که دو حرف از یک جنس بهم آیند در یک کلمه یا در دو کلمه واول ایشان
ساکن باشد ودوم متحرک بحرکت لازم ادغام واجب بود چون ذَبَّ ومَدَّ مصدر
ذَبٌّ ومَدٌّ که در اصل ذَبْبٌ ومَدْدٌ بر وزن فَعْل بسکون عین بود ودوم چون اِذْهَبْ
بِزَيْدٍ واِضْرِبْ بِعَيْدًا واتَّقَوْا وَّآمَنُوا مگر آنکه ادغام دروی موجب التباس باشد چون
قُوْوِلَ که ادغام دروی موجب التباس ماضی مجهول باب مفاعلة بماضی مجهول باب تفعیل است
یا آنکه اول متجانسین بدل از همزه باشد چون تُوْوِيْ ورِيْيَا که در اصل تُؤْوِيْ ورِئْيَا
بود یا مده باشد چون قَالُوْا ومَالَنَا یا همزه باشد چون اِمْلَأْ اِنَاءً اَخَاهُ ادغام ممتنع
بود مگر آنکه آن همزه در عین کلمه باشد چون سَأّلٌ ورَأّاسٌ دیگر هر جا که دو حرف از یک
جنس در یک کلمه بهم آیند بر سبیل لزوم وهر دو متحرک باشند بحرکت لازم ادغام نیز

واجب بود و طریق ادغام درین صورت آنست که اگر ما قبل متجانسین متحرک یا ساکن مده
بود حرف اول را ساکن کنند بی نقل و در دوم ادغام کنند چون حَبَّ و حَاجٌّ
و حُوبٌّ که در اصل حَبُبَ و حَاجِبٌ و حُوبِبٌ بوده است و اگر ساکن غیر مده باشد
حرکت حرف اول را نقل کنند بما قبل دهند بعده ادغام کنند چون اَحَبَّ و اِسْتَرَدَّ که
در اصل اَحْبَبَ و اِسْتَرْدَدَ بود مگر آنکه در مثل حَيِيَ و عَيِيَ ادغام جائز ست نه واجب تا
در مضارع ایشان ضمه بر یا لازم نیاید مگر آنکه ادغام موجب التباس باشد آنگاه ادغام
ممتنع بود چون سَبَبٌ و کِلَلٌ و جُدَدٌ و سُرُرٌ سوال ادغام مُحَاجٌّ موجب
التباس ست از آنکه این لفظ مشترک ست میان اسم فاعل و اسم مفعول جواب این
التباس میان مشتقین ست و مثل این التباس در کلام عرب مستعمل ست لیکن در قُوُول مشکل میشود
از آنکه ادغام نکردند تا التباس قُوِّل نیاید با آنکه التباس میان مشتقین ست
و همچنین در حَبّ و طَبّ مشکل میشود از آنکه ادغام در ایشان موجب التباس ست
زیرا که این هر دو لفظ مشترک اند میان مصدر و صفت و همچنین در آنّ که فعل ماضی
ست و آنّ که امر ست نیز مشکل میشود از آنکه ادغام ایشان موجب التباس ست
با آنَّ و اِنَّ که حرف اند مگر آنکه گویند که التباس میان مشتق و مشتق منه

و میان فصل دو حرف در کلام عرب متحمل ست دیگر اگر تکرار حرف برای الحاق باشد

آنگاه ادغام ممتنع بود چون شملل که ملحق ست با دحرج و جلبب که ملحق ست

با تدحرج و قردد که ملحق ست با جعفر و فعلل که ملحق ست با برثن و الحاق

در لغت در رسیدن و در رسانیدنست و در اصطلاح آنست که ثلاثی را بزیادت

حرفی بر وزن رباعی کنند و یا رباعی را بزیادت حرفی بر وزن خماسی کنند از برای

آنکه با ملحق معامله ملحق به بکنند در تکسیر و تصغیر و غیر آن و در تنازل و تنابع

ادغام نشد از انکه اجتماع دو حرف بر سبیل لزوم نیست و در اذهب الکتاب ادغام نشد

از انکه حرکت بای دوم لازم نیست بلکه عارض ست بسبب التقای ساکنین سوال

در من یشاق الله حرکت قاف دوم نیز عارضست لازم نیست از جهت التقای

ساکنین پس بایستی که ادغام جائز نبودی جواب اصل مضارع مرفوع بود

سکون او بعارض من شرطیه است بخلاف امر که در اصل او سکون بود و حرکت

بعارض اجتماع ساکنین ست سوال در قوی و ادعوی که در اصل قوو و

ادعوو بوده است قانون دوم موجودست و همچنین در دیوان و دینار که

در اصل دوان و دنار بوده است قانون دل موجودست چرا ادغام نکردند

جواب اینجا اعلال و ادغام معارض شده اند و هر جا که اعلال و ادغام معارض شوند
اعلال را مقدم کنند بر ادغام از آنکه خفت در اعلال بیشتر ست از ادغام از آنکه
اصل در تخفیف اعلال ست و ادغام ملحق باعلال ست و مادام که عمل باصل
ممکن باشد صیرورت بسوی ملحق روا نیست سوال در اِحْلِوّاذٌ چرا اعلال را
بر ادغام مقدم نکردند جواب اول اعلال جائی مقدم بر ادغام ست که هر دو متجانس
اصلی باشند و در اِحْلِوّاذٌ هر دو زائده اند جواب دوم اِجْلِوّاذٌ محمول بر فعل خودست
یعنی اِجْلَوَّذَ جواب سوم ادغام در دو ضعیف ست نه آنکه اصل وی اظهار بوده
بعده ادغام کردند ولیکن این جواب ضعیف ست دیگر هر جا که دو حرف از یک
جنس بهم آیند و هر دو متحرک باشند در دو کلمه ادغام جائز بود بشرط آنکه ماقبل هر دو
متحرک صحیح یا مده یا حرف لین باشد چون فَعَلَ لَبِيدٌ و ضَرَبَ بَكْرٌ و قَامَ مُحَمَّدٌ
و يَعُودُ دَاوُدُ و قِيلَ لِزَيْدٍ و ثَوْبُ بَكْرٍ و عَيْنِ نَصْرٍ و اگر ماقبل هر دو متجانس
حرف ساکن صحیح باشد چون قَرْمُ مَالِكٍ و عَدْوُ وَلِيدٍ یا هر دو حرف متجانس همزه
باشند چون قَرَأَ أَبُوكَ ادغام ممتنع بود دیگر هر جا که دو حرف از یک جنس بهم آیند
در یک کلمه یا در دو کلمه و اول ایشان متحرک بود و دوم ساکن ادغام ممتنع بود

از انکه تحرک حرف دوم شرط ادغام ست چون ظللت و رسول الحجتی سوال
در مدّ در حالت وقف حرف دوم ساکن میشود و ادغام ممتنع نیست جواب اول
سکون وقف را حکم حرکتست جواب دوم آنکه تحرک حرف دوم شرط ادغام ست
ابتدائ لا بقائ و اینجا ابتداء حرف دوم متحرک بود در بقاء ساکن شده است بدانکه وجوب
ادغام و جواز و امتناع آن باعتبار حرکت حرف دوم ست یعنی هرکجا که حرکت حرف
دوم لازم ست ادغام واجب چون مدّ یمدّ مدًّا و هرجا که عارضست ادغام جائز
است چون لم یمدّ و مدّ و لا تمدّ و هرجا که حرف دوم ساکن ست ادغام ممتنع ست چون
مددن دیگر در بعضی کلمات مضاعف قلب مده است برای تخفیف و این بر دو
نوعست سماعی و قیاسی سماعی چون تقضّی البازی و قد خاب من دسّها و
لم یتسنّه که در اصل تقضّض و دسّسها و لم یتسنّن بود همچنین امّلیت و
قصّیت و تسرّیت و تظنّیت که در اصل امللت و قصّصت و تسرّرت و تظنّنت
و قیاسی چون دیوان و دینار و قیراط و شیراز و دیماس که در اصل دوّان
و دنّار و قرّاط و شرّاز و دمّاس بود و در بعضی کلمات حذف عین آمده است
و این نیز بر دو نوعست سماعی و قیاسی سماعی چون ظلت و مست فتح فا در اصل

ظَلْتُ و مَسْتُ بکسر عین بود و بعضی حرکت عین بقا میدهند بعده حذف میکنند

ایشان ظِلْتُ و مِسْتُ بکسر فا میگویند و حذف در ظَلْتُ افصح است لکثرة الاستعمال

کقوله تعالی فَظَلْتُمْ تَفَکَّهُوْنَ بخلاف مَسْتُ و قیاسی در مضارع باب تفعّل و

تفاعل چون دو تا در اول کلمه جمع شوند چون تَنَزَّلُ و تَبَاعَدُ که در اصل تَتَنَزَّلُ

و تَتَبَاعَدُ بود حذف تا اینجا جائز است مطرد و بعضی میگویند تای اول را حذف

کنند و بعضی گویند تای آخر را حذف کنند و دیگر دو حرف متقارب در مخرج حکم دو حرف

متجانس دارند در ادغام چون خواهند که میان متقاربین ادغام کنند حرف اول را

بدل کنند از جنس دوم سازند بعده ادغام کنند چون عَبَدْتُّ و لَبِدْتُّ و ادغام

تنوین و نون ساکن در یکی از حروف یَرْمَلُوْنَ هم ازین قبیل است چون مَنْ

یَّقُوْمُ و مِنْ رَّاشِدٍ و مِنْ مَّاءٍ و مِنْ لَّیْلٍ و مِنْ وَّالٍ و مِنْ نُّوْرٍ و ادغام

تنوین و نون ساکن در حروف یرملون دو گونه است ادغام با غنه و آن در حروف ینمو است

و ادغام بغیر غنه و آن در دو حرف باقیست یعنی را و لام فائده در ادغام متجانسین

در یک کلمه حرف مدغم را در کتابت ابراز نکنند چون مَدَّ و در ادغام متقاربین ابراز

کنند چون بَیَّتْتُ و در دو کلمه همه جا ابراز میکنند چون قَدْ دَّخَلُوْ و قَدْ تَّجَاءَ و دیگر

حرف مدغم فیه چون بجزم یا بوقف ساکن شود واجبست که او را حرکت دهند از جهت
اجتماع ساکنین زیرا که حرف مدغم ساکن میشود از جهت ادغام و حرف مدغم فیه از
جهت جزم یا وقف پس بضرورت حرف آخر را حرکت دهند روا باشد که فتحه دهند
از جهت خفت یا کسره دهند از جهت آنکه اصل در تحریک ساکن کسره است یا ضمه دهند
از جهت اتباع حرکت ماقبل اگر مضموم باشد و روا باشد که ترک ادغام کنند از جهت
آنکه حرکت حرف دوم لازم نیست چون لَمْ يَمُدَّ و لَمْ يَمُدِّ و لَمْ يَمُدُّ و لَمْ يَمْدُدْ
و همچنین در امر حاضر چون مُدَّ مُدِّ مُدُّ اُمْدُدْ و این مذهب بنی تمیم ست اما اهل حجاز
ادغام کنند مگر آنکه ضمیر ساکن لاحق شود چون لَمْ يَمُدَّا و لَمْ يَمُدُّوا و لَمْ تَمُدِّي که
ادغام در هر سه نزد همه واجبست از جهت لزوم فتحه بالف ضمیر و لزوم ضمه بواو ضمیر
و لزوم کسره بیای ضمیر و جواز حرکات ثلث نزدیک بنی تمیم وقتی ست که های ضمیر
مذکر غائب و مؤنث غائب یا ساکن دیگر بدو متصل نشده باشد اما باتصال هو ضمیر
مذکر ضمه لازم ست چون لَمْ يَمُدُّهُ و مُدُّهُ و باتصال های ضمیر مؤنث غائب فتحه
لازم ست چون لَمْ يَمُدَّهَا و مُدَّهَا و باتصال ساکن دیگر کسره لازم ست بلغت فصیح
چون لَمْ يَمُدِّ القَوْمَ و مُدِّ القَوْمَ و دیگر هر جا که دو ساکن جمع شوند اگر ساکن

اول حرف مد و لین باشد و ساکن دوم مدغم باشد در یک کلمه حذف نکنند چون دَآبَّة

و خُوَیْصَّة و تُمُودَّ و این چنین اجتماع ساکنین در کلام عرب جائز است باعتبار امکان

تکلم و حصول تخفیف و این را اجتماع ساکنین علی حده میگویند و همچنین در حالت

وقف اجتماع ساکنین نیز جائز است چون زَیْدْ و عَمْرْو و اگر ساکن دوم مدغم نباشد

مده حذف کرده شود چون یَغُزْ و لَمْ یَخْشَ و قُولِ الْحَقَّ و محرک در را حرکت داده شود چون

اِخْشَوُا اللّٰهَ و اِخْشَیِ اللّٰهَ و اگر هر دو حرف صحیح باشد در دو کلمه اول را حرکت دهند چون

قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ و اِذْهَبِ اذْهَبْ و در یک کلمه دوم را حرکت دهند سوال و در اِضْرِبُنَّ

و یا در اِضْرِبِنَّ چرا حذف کردند با آنکه اجتماع ساکنین علی حده است جواب شرط

اجتماع ساکنین علی حده آنست که هر دو ساکن در یک کلمه باشد و حرف مدغم و اِضْرِبُنَّ

و اِضْرِبِنَّ در کلمه دیگرست سوال پس بایستی که الف در اِضْرِبَانِّ و اِضْرِبْنَانِّ نیز

حذف میکردند زیرا که شرط اجتماع ساکنین علی حده فوتست از جهت آنکه حرف

مدغم در کلمه دیگرست پس الف را چرا سالم داشتند جواب اگر الف در اِضْرِبَانِّ

حذف میکردند التباس تثنیه بمفرد آمدی و اگر در اِضْرِبْنَانِّ الف حذف می کردند مشتبه بود

جمع شدی پس اجتماع ساکنین اینجا بضرورت معفوست بخلاف حذف واو در اِضْرِبُنَّ

و حذف یا در اصغر بن که موجب التباس نیست پس حذف در ایشان واجب شد این همه که

گفتیم بیان قوانین تعلیل معتل و مضاعف و مهموز بود فاما قوانین تعلیلات اجناس باقی

از لفیف مفروق و مقرون و مثال مضاعف و جز آن از اجناس مرکب همین قوانین

یاد کردیم مبنی ست چون اعلال کرده شود و حکم مضاعف رباعی همچو حکم صحیح ست در وی

تعلیل و تغییر نشود چون ذبذب و مضمض بدانکه کلماتی چند را از معتل و مضاعف

بر اصل داشته اند با وجود موجبات اعلال و ادغام تا بر اصل کلمات دیگر دلیل باشد

چون قَوَدٌ و غَیَبٌ و عَیِنَ و صَیِدَ و خَوَنَةٌ و حَوَکَةٌ و شَوَکَةٌ و استروح و استنوق

و استصوب و استحوذ و تحیّت عینه و ضبب البلد و قطط الشعر و آل السقاء

و مانند آن اما چند قوانین متفرق دیگر ست که بدان حاجت باشد نیز یاد کنیم یکی آنکه

هر الف که ماقبل وی ضم بود واو شود بشرط آنکه زائده باشد چون ضُورِبَ ماضی مجهول

ضارب و ضُوَیرِبٌ تصغیر ضارب و در نُیَیبٌ تصغیر ناب الف واو نگشت با آنکه

ماقبل مضموم ست زیرا که الف اصلی ست زائده نیست پس بدست از یاد کلمه را در تصغیر بسوی

اصل رد کنند و اگر مکسور باشد یا شود چون محراب محاریب و مفتاح و مفاتیح

همچنین واو ساکن که ماقبل وی مکسور گردد یا شود چون عُصفور و عصافیر و بیگر

همزه که در واحد سوم جا باشد و زائده بود در جمع بعد الف فعائل افتد همزه گردد چون

صحیفة و صحائف و عجوزة و عجائز و رسالة و رسائل و در معایش و مقاوم

همزه نگشت از آنکه یا در معیشة والف در مقام زائده نیست بلکه اصلی ست و ابدال یا

همزه در مصائب با وجود آنکه یا در مصیبة اصلی ست شاذ ست دیگر هر جا که الف فعائل

میان دو واو یا میان دو یا افتد و پیش آن الف دو حرف باشد واو و یای اخیر را همزه

بدل کنند چون أوائل و خیائر که در اصل أواول و خیایر بود

تکمیل

دیگر هر جا که دو همزه متحرک بهم آیند و یکی از ایشان مکسور باشد دوم را یا بدل کنند چون

جاءٍ بر قول سیبویه که در اصل جائئٌ بود یا را همزه بدل کردند چنانچه در بائع کرده است

دو همزه متحرک جمع شدند و یکی از ایشان مکسورست دوم را یا بدل کردند بعده اعلال قاضٍ

و سام کردند جاءٍ شد اما بر قول خلیل از جهت کراهت دو همزه قلب کردند یعنی عین

کلمه را بجای لام کلمه و لام کلمه را بجای عین کلمه بردند بعده اعلال قاضٍ کردند جاءٍ

شد و همچنین ست خطایا و مرایا که در اصل خطائئُ و مرائیُ بود یا را همزه بدل کرد

چنانچه در صحائف نمودند پس دو همزه متحرک جمع شدند و یکی از ایشان مکسورست ثانی را

یا بدل کردند همزهٔ اول را بیای مفتوحه بدل کردند چنانچه قیاس است در ایمه خطایا
بوده یای ثانی را از جهت تحرک و انفتاح ما قبل بالف بدل کردند خطایا شد این
نزد سیبویه است و نزد خلیل قلب کردند یعنی همزه را بجای یا کردند و یا را بجای همزه آوردند
دیگر بدانکه اگر حروف مطبقه یعنی طا یا ظا یا صاد یا ضاد بجای فا کلمه در باب افتعال افتد
تا را بطا بدل کنند و طا را در طا بسبیل وجوب ادغام کنند برای اجتماع مثلین چون
اِطَّلَبَ که در اصل اِطْتَلَبَ بود و اگر ظا باشد جائز که تا را طا و طا را ظا یا بالعکس
ساخته ادغام یکی در دیگری کنند و اظهار احسن است چون اِظْطَلَمَ و اِظَّلَمَ و اِطَّلَمَ
که در اصل اِظْتَلَمَ بود و اگر صاد باشد درست که تا را طا و طا را صاد ساخته در صاد
ادغام کنند چون اِصَّبَرَ که در اصل اِصْتَبَرَ بود و ضاد حکم صاد دارد چون اِضَّرَبَ
که در اصل اِضْتَرَبَ بود و اِصْطَبَرَ و اِضْطَرَبَ بدون ادغام اکثر است و عکس
ادغام مذکور روا نیست پس اِطَّبَرَ و اِطَّرَبَ درست نباشد و سیبویه اِضْطَجَعَ اِطَّجَعَ
عکس این قلب حکایت کرده و اگر بجای فا کلمه در باب مزبور دال یا ذال یا زا باشد
واجب که تا را دال کنند اگر دال باشد در دال ادغام نمایند چون اِدَّعَی که در اصل
اِدْتَعَی بود و اگر ذال باشد روا که دال بدل تا را ذال سازند یا ذال را دال و یکی را

در دیگری ادغام نمایند و ترک ادغام نیز درست ست چون اِدَّکَرَ و اِذَّکَرَ و

اِذْدَکَرَ که در اصل اِذْتَکَرَ بود و اگر زا باشد دال را زا ساخته زا را در زا ادغام

سازند و عکس نکنند و عدم ادغام نیز درست چون اِزَّانَ و اِزْدَانَ که در اصل

اِزْتَانَ بود و اگر سه‌پای فا کلمه تا باشد ادغام و عدم ادغام هر دو جائز

چون اِقْتَتَلَ و قَتَّلَ و اگر ثا باشد لازم ست که هر یکی را جنس دیگری

ادغام نمایند و عدم ادغام روا نیست چون اِثَّارَ و اِتَّارَ که در اصل اِثْتَارَ

و اگر سین یا جیم باشد روا ست که تا را سین یا جیم ساخته در سین ادغام نمایند

چون اِسَّمَعَ و اِجَّمَعَ که در اصل اِسْتَمَعَ و اِجْتَمَعَ بود و اِتَّمَعَ گفته نمیشود

و عدم ادغام افصح است و در فا کلمه نیز ادغام فتحه و کسره روا ست و همچنین

در عین ماضی معلوم فتحه و کسره روا ست و این بر چهار صورت خواهد بود

فتح فا و عین و کسر فا و عین و فتح فا و کسر عین و بالعکس چون قَتَّلُوا

و قِتِّلُوا و قَتِّلُوا و قِتَّلُوا که در اصل اِقْتَتَلُوا بود بدانکه قواعد این جنس

از اجناس مذکور بسیار ست اما درین کتاب مختصر زیاده نتوان نوشت تا که

عبارت کتاب دراز نگردد فقط

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

ادغام [illegible] [illegible]

هیچ باده [illegible] [illegible]

اما هیچ [illegible] [illegible]

دفاع [illegible] [illegible]

مضامین [illegible] [illegible]

حال [illegible] [illegible]

اقسام [illegible] [illegible]

تشابه [illegible] [illegible]

حاصل [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

چنانکه [illegible] [illegible]

واثا ...

ابن ... وانزا ... تاعرا

واضمامن واقله والنطابر والنظاهر وا

...

... صابر وتصغير و ...

... وتطابر وتناهر وتطالم بود ودیگر لام ... ودرجرو ...

يا الاسير ... التاء ... الالف ...

والسين والثين والصاد والضاد ... والظاء والثاء ...

۱۲۱۳۵

خاتمة الطبع الحمد لله که درین آوان حمیده و زمان سعیده ...

و بنابت ... کتاب مستطاب ... سوال و جواب علم ...

مفید مبتدی و منتهی مسمی به دستور المبتدی با هتمام احقر الانام ...

محمد قمر الدین ابن ... مشهور ...

محله ... پور ... ۱۳۱۹ هجری ...